

در آن عمر او صفت کنند که یکی میگوید از پوست نازک حاصل بود و دیگری میگوید که از جلد کبکس ابر بهیچ بود و دیگری میگوید از کوه سفید است
و نمیدانم که آن پوست را در این دو سه هزار سال که نگاه میداشت اگر آن جایز و در وقت این مائترو کبابید داشت که تنی که مرتضی باری
حضرت شریعت مصطفی بدان جنمای کفر و بدعت کشود و کردن کبر آن زود و واحد اسلام بدان ممتد که دین خداست تعالی از آسمان مصطفی
و ستاد یادت از آن باید داشتن با ای کار این کردن تا خفته چو کینه نصب که چه پنهان کند همان باشد و دوستی سپرد طالب از
مصلحت این باشد و آنچه که در کتاب نجات مذکور است که وقتی که مولانا شمس الدین تبریزی در محبت مایاکال خجندیه بود شیخ فخر الدین عراقی
بوجوب اشارت به شیخ بهاء الدین کرناکه در آنجا میبوده است هر قومی که کشی که شیخ فخر الدین عراقی بر او می نمود آنرا در لباس ظلم و شرارت میگرد
و بنظر مایاکال میرسانید و شیخ شمس الدین هیچ اظهار نمیکرد روزی مایاکال او را گفت فرزند شمس الدین از آن جناب و اسرار که فرزند فخر الدین
عراقی اظهار میکند بر تو هیچ لایح نمیشود گفت پیش از آن مشاهده میشود تا بواسطه آنکه وی بعضی از مصطلحات شرع را زبده میخواند که در کس
نیکو جلوه دهد و مرا آن تو نیست مایاکال گفت حق سبحانه و تعالی ترا مصاحبی روزی کند که معارف و حقایق اولین و آخرین را بنام تو ظاهر
و بنام حکم از دل بر زبانش طاری شود و بیاس حرف صوت دایه و طراز آن لباس نام تو باشد و مراد مایاکال از مفسر صاحب خیار مولوی
صاحب دیوان و ششوی معنوی بود که در اکثر اشعار خود التزم ذکر نام شمس الدین میبود و چنانکه از این عمل واقع است شعرک اینهاست
اوردگان اینجاست نصف من آن عشقی مثل خیران جسی مثل آن مطربانک بندگان با زاید من کزنی بز نام شمس الدین تبریزی زن
نام شمس الدین چو شمع و من چو پروانه بسوز نام شمس الدین چو برقی جان بنده چون لکن شمس بن شمس بن شمس بن میگوید پس تا چنی
مردگان حقان شوند اندر بدن مطربان که چینه عاشق مشور ز ماطول عشق شمس الدین کند مر جانت ایچون ایمن آورده اند که
چون خدمت مولانا شمس الدین بقونیه رسید و مجلس مولوی در آن خدمت مولوی در کنار او نشسته بود و کاتبی چند در پیش نهاد رسید که
اینها چه کتابهاست مولوی گفت اینها را قبل و قال گویند ترا با این حکار خدمت مولانا شمس الدین است فزاد که در وجه کتابها و در آن کتابها
جناب مولوی تا نصف تمام گفت بی درویش چه کردی یعنی از آن فواید والدین بود که دیگر یافت نیست مولانا شمس الدین دست مع آب
که در میان بجان کتابها را بیرون آورد آب و هیچک از نگردیده بود جناب مولوی گفت این چه سرت است شیخ گفت این ذوق و حال است
ترا با این چه کار بعد از آن مایاکال که بنیاد صحبت کرد و در آن مردمان اتمیم صاحب خدمت مولانا شمس الدین مخصیصی که در کتاب نجات
مذکور است در شورش شمس الدین شاه بر دست علامه الدین محمد که فرزند ناخلف مولوی بود و بدایع آنه لیس من اینک موسوم بود و در
شهادت رسید و در جناب مولانا بهاء الدین الدون که دید اوضح العالین و اوضح العالین شیخ مصعب الدین شیرازی قدس سره
سعدی آن طبل شیرازچین در گلستان سخن و ستان آن همان مسافر اظهار کن فلکان سعد که کشته خاک وجودش با شمس
همین بهیچم گلستان او ششم شود همه شعایق بستان او چراغ یقین حکایتش همه نازک رویتش همه رست گفتش شمس
عبادتش رنگین در فضل و کمال ذوق و حال نظیر و جمال بود و در شیوه سخن بانی کوی طاحت از رضای شیرین مقال بوده تا آنکه
دیوان او را نگذارد شعر گفته اند و در تذکره دولتشاه مذکور است که عمر شریفش صد و ده سال بوده سی سال تحصیل علوم صرف نموده و
سیاحت اشتغال نموده و سی سال دیگر بر سجاده طاعت نشسته و در طاعات بر روانا اهلان بسته ظهور شیخ در روزگار تا نایک سعد بن
زکی دالی فارس بوده و گویند که پدر شیخ ملازم او بود و تخلص شیخ سعدی از آنجه است و در ابتدای حال مدرسه نظامیه بغداد در حلقه
درس بود الفرج جوزی تحصیل مشغولی نموده و بعد از آن علم باطن سلوک توفیق فرموده و در آن شاخه ها چه کرده و بیشتر را پادشاه بجای آورد
و در اطراف روم و هند اقامت مراسم غزوات و جهاد بجای آورده و بگفته اند که در آنجا رسیده و گرم و سرد روزگار چشیده و با بسیار
مردم طریق معاشرت و زبده و در ایجاب میفرماید شعر در هتای عالم یکشم بی میردم ایام با هر کسی متع زهر کوشه با فقم
زهر خرمی خوشه با فقم و در بعضی رسائل شاه قاسم انوار توراته مرقده مذکور است که در وقتی که سلطان لاصفیا شیخ صنفی الدین دلیلی
قدس سره بشیر از رفیق شیخ سعدی بخدمت او رسید و با شماره او در ملک اهل سلوک در آن در کتاب نجات مسطور است که جناب
شیخ از افاضل صوفیه بود و از مجاوران شریف شیخ عبده السعد قدس سره تعالی روحه از علوم بهره تمام داشته و از ادب نصیب کامل و سفر
بسیار کرده است و قالیها داشته و بارها بفرج میاده رفته و بتجانه سونات در آمده و بت بزرگتریش از آنکه و از مشایخ کبار
در بایقه و صحبت شیخ شهاب الدین رسیده و با وی در یک کشتی سفر کرده چنانکه در کتاب گلستان این اشاره نموده و گفته مقالات

مجلس ششم

مرحوم زمری شنو ناز سدی که سرود می شنو مراد نامی مرشد شهاب دو اندر فرمود بر روی آئینه یکی انگه بر چون
 و اگر آنکه بغیر بدین باشد و گفته که وی در بیت المقدس جلوه ممتنی معانی میکرد و آب مردم میداد و بجز علی السلام رسید و
 از زلال انعام و انضال خود سیر بگردانید و با اکابر سادات و اشراف فی الجمله گفتگویی عاقلانه شد آن شریف حضرت رشتا
 بخوابید که در خواب که چون بیدار شد پیش شیخ آمده و در خوابی نموده استر ضایعی کرد و یکی از مشایخ فکروی بود شبی در خواب دید
 که در آبی آسمان کشیده شده و لایکه با طبعهای ناز آسمان کشنده پرسید که این چیست گفتند برای سدی شیرازی است که می گفته که قول حضرت
 حق سبحانه و تعالی افاده و آن بیت اینست برک در جهان سبز در نظر هو شیخ هر دو تی فرست معرفت کردار آن عزیز چون از
 درآمد در شب بدر از پیش شیخ سدی رفت که در ابشارت دید که چراغی افروخته و با خود فرزند میکرد چون گوش شنیدند که همین
 سخناندهی در شب جمله شوال سدی استین و شاه از دنیا رفت رحمة الله علیه و از جمله اشارت شیخ نزد کار که دلالت بر صحت عقیده او
 این در بیت است که مؤلف یکی از دیوانهای گفته او دیده عزیز علی که لایق خمیری بدی که خواجده رسل سید ختم اینها فردا که هر چه
 رنزد دست دست منت و در این مضمون مرتضی و در بعضی از اشعار خود میفرماید سدی اگر عاشقی کی و چرا عشق محمد
 بس است قال محمد و نیز از محبت اشعار است سدی یا شرمی بدار آخر چه تیری که نیست بعد از مصطفی مولای الالهی
 و مولانا نورالدین جعفر بن حسی که از فاضل قلانده و میدان سید علی بن ابراهیم است قدس سره و القزیز در کتاب خلاصه المناقب صحت کتبات
 از پنجاه بیت است از شیخ بزرگوار در مع حضرت امیر و سایر اهل بیت اطهار نقل نموده و در رعایت خصایر بعضی از آن در بنیام مسطور میگرد
 و همی بنده شعر منم که ز جان شدم مولای حیدر امیر المؤمنین شاه صفدر علی گور اذ ایشان ولی خواند ما بر حق می کرد شیخ
 کسی از قوس این کشته فریب کسی از ضربت او که لاف کبی قنده دل در سینه کبی بر زنده خون از طلق غلتر کبی بر دوش احمد پیش
 کسی بر بارکش از علم افر کبی در قلعه اسلام آباد کبی بر کنده در از حسن شیر کبی شاه و کبی دستور که میر کبی قاضی کبی منی کبی در بحق
 پادشاه هر دو عالم خدای بی نیاز فردا که بر تخی آسمانها و ملائک که آنجا هیچ جا نیست برتر بیخ ارکان شرع و معیت علم
 بنده چرخ دوده و در بروج دیگر بگریستی ابرشش لوح محفوظ بخی خیر نیل انجوب منظر بیگانه و اسرارش و صورتش بجز زین و بوس
 کور و منکر بتوریه و زبور و صحف و انجیل بخی حرمت هر چار دفتر بخی آیه الکرسی و کسب بخی سوره طه که سر بخی آدم و نوح استود
 بخی هر دو شیت داد کتر بیدگی در بان لغمان بخی القزیزین او طنیک مضر بموسی و بکوه طورینا بغیبی که بد از حصیان مطهر
 بیخ اهل بیت شاه زهرا بخت شیر و شتر با نوزیکه و حی آدنی با که از بالان شهر ساخت خبر که بعد از مصطفی در کل عالم
 بنده فاشتر و بهتر خرید پس از احمد امام حق علی ان که با او نفس منم مطهر مستمده سلونی گفتند که علم مصطفی را بود او در سخن
 اندر سخا و علم و عصمت ز میسر نبود او بس کتر که بود اندر جمیع افاق عالم که خورما ز آمد از بهر شرف خاور چویم و صفت آسمانی که
 جبریل کسی مدح بود مشکله چاکر اگر چه صبح کویا نند بسیار بطبع دوستان مع تو خوشتر از آن گفته که تا خلقان بی آینه که بعد
 زمینادت نیست بی بر ای سدی تو نیکی اعتقادی ندین اعتقاد خویش بخور و مخفی نماند که بعضی از قاصران کوتاه نظر خوانده جنب
 شیخ میکنند با آنکه در بعضی از حکایات کتاب بوستان اظهار اعراف حضرت امیر بنمایان نموده گفته کسی مشکلی بر پیش علی که تاملش
 کند منجلی امیر عدو بندگشای جواش گفت از سر صدق رای شنیدم که شخصی آن سخن بگفت چنین است یا بگویند زنجیر او
 حیدر ناجوی بخت از توانی از این بیکوی بخت آنچه دانست و شایسته گفت بخل شیر خور شایسته گفت پسندیدند شایسته
 جواب که من بر خا بودم او بر جواب و جواب این خوانده است که کبابی حال مقام مقتضی اعراف نبی امام زبیرا ده از خطای علی
 چنانکه مقام عقاب فرعون همین که فلت فلتک التي فلت وانت من العاقربین اظهار اعراف بضمالات نموده گفت فلتا اذ او این
 انضالین یعنی بگویم چنین من از جمله کرامت و علی نه القیاس بستانده بود که اظهار اعراف حضرت امیر بنمایان خود در آن کلام بنمایان
 وقت مقام باشد که کلام شیخ نیز اظهار باین معنی واقع است زیرا که در اول گفته که حضرت امیر جواب سائل را از سر علم گفت و ظاهر است
 که هر گاه جواب از سر علم گفته باشد هر این نفس صوب و احوال و خطا را بناب خواهد بود و آنکه علم تحفه المعصوم حافظ عارف شیراز
 سر و قرائل مانده و در حقایق معارف ممتاز بوده دیوان اهل انبیا و صحت ایمان او میر از عیب و ریاست و نعمات مسطور است
 که بسیار از عیب و معانی حقیقه که در کسوت صورت لباس مجاز در آن اشعار عارف شاعر منجلی است در جیب التیسر مسطور است که در

کتابخانه
 مجلس

یوسف خواجه امیرالدین بک الحاکم خواجه نصیرالدین الطوسی علیه الرحمه گفته بسیار نازک و لطیف فرموده کتاب جام جم در صفحان
نوشته و در قریب یک و چهار صد و سیصد سال بعد از آن روزگار از آن برداشته اند و با وجود حجم اندک آن کتاب بهای بسیار خرید و فروخت میگردد
و آن کتاب در میان فضلا بسیار گرام بوده است و در این روزگار آن نسخه متروکست و محقق آن نتواند که در طریق مستحسن است
و ظهور شیخ اوصدالدین در زمان رخون خان بوده و در وقت او در صفحان بعد از سلطان محمود غازان در شورنده سبع کسبید و شاه و غیر
او در صفحان است و مردم آنرا احتیاجی نمیکنند و از این است کلام دولت شاه و مؤلف گوید که تاریخ وفات شیخ را بر وجهی که ذکر نمود
نظرات زیرا که جناب شیخ زمان سلطان ابوسعید چنگیز را که بعد از سلطان محمد خدا بنده پادشاه شد اورا که نموده و در کتاب جام جم در
اوضعی گفته که در بیت از آن اینست در جهان تا که سایه شاه است جو مانند سایه در چاه است دو جبار اصلاهی عیب ندند
سکه بر نام ابوسعید زنده و ایضا آنچه در باب مولد و مدفن شیخ گفته مخالف آنچه نیست که صاحب نجات ایراد نموده و گفته که مولد شیخ
اصغانت و مدفن او مرافقت و چون بمقتضای الفضل ما شدت به الاعداء کواهی اعدا و کدوا قوی است اگر تمام آنچه صاحب نجات
در بیان احوال شیخ صاحب حال مذکور سازد بهمانا معذور خواهد بود و آن نیست که چنین استماع افتاده که شیخ اوصدینی از جمله اصحاب اوصدالدین
گرمایست قدم سره خاک که این نسبت فبی از آن است و او را دیوان تعزیت در فایات لطافت و عذوبت و ترجیحاً مشتمل بر حقایق و
معارف و مثنوی بر وزن و سلوب حدیث شیخ سنائی جام جم نام دارد و در آنجا بسی لطافت جمع کرده است و از آن شریف است این ابیات
مستشک اوصدینی شمسالسمعی دید تا شبی روی منگونی دید سرفکار ما سحر نیست باز گردیده کاین بازی نیست سالیان
فلک سبر کشته تا فلک دارد دیده و کشته بر سر پای چلده شتم چون ناز بر فلد داشته ام از برون در میان بازارم و زنده
خلوقیت با یارم کس نبیند جمال سلوت من روزگار کسی خلوت من تامل من بدست پیوسته است سوراگرد سوز من بسته است
دوی قضیده رایت حکیم شانی را جوابی نیکو گفته است و عدد ابیات آن صد و شصت خواهد بود و مفتح آن ابیات اینست سره بنده مازند
یار چون توان شد بخت بر خردار کار ما با یکی است در همه شهر وان یکی تن میند و در کار چشم دل بر زخون میگیرم سحر محبت
تا بنده زار در خرد شمر نصیبت آمیشوق در سماح بصوت آن مضار در تاریخ تمام جام جم گفته چون تاریخ بر این رقم فال مقصد
زقه بود و سی سال که من این نامه بیا یون فر عقد کردم بنام این سرور چون بسالی تمام شد بدش ختم کرد و علیه القدر
قبوی در مرافقه تبریز است و تاریخ وی بر آنجا شده نشان و طبعین و سجاد نوشته دیگر مخفی نماید که همچنانکه کتاب جام جم در زمان دولت شاه متروک بود
کتاب ده نام نیز متروکست و طاهر امشالی التعلانی جمهور بدین و کتاب است که خاشخ شیوه ارتباط با ولاد امجا حضرت خواجه نصیرالدین
محمد طوسی علیه الرحمه میورزیده و کتاب بهمانه او بنام خیره خواجه مزین گردیده و عداوت جمهور بخواجه و فایات فلویت زیرا که چون خلیفه خود
مستقیم عباسی و ولاد و عثمان را و او را که بگلمه بلا که خوان گشته اند از او میخوانند و از ملاحظه کتاب تجرد او همیشه در زاویه عجز و انقیاد میماند و
یقینت که انجمن کسی نزد جمهور مطعون و تصنیف او مردود خواهد بود و میستواند بود که سبب متروک بودن کتاب جام جم آن باشد که بعضی از
منقبت خاندان رسالت اشمال دارد و در روزگار ما که آن کتاب اندک شهرتی یافته سبب آنست که جمهور اهل روزگار بنا بر طول از منتهای
از حقیقت عقیده شیخ بخیرند و آن فصل که دلالت بر حسن عقیده او دارد از اکثر نسخها سقاط نموده اند و این حذف سقاط همچنانکه میتواند
که از مخالفان بر سیل عناد واقع شده باشد میتواند بود که اکثر مخالفان از روی تقیته صادر شده باشد و منظور ایشان آن باشد که مبادا چون
حسادان کتاب را در دست یکی از ایشان مشون بان فصل میند و در طریق تمت حامل آن کتاب نیز نشانند و انقض بر اصل نیست نظم
اهل بیت تو سر سرفروند بر زمین حرد بر فلک جویند و ارثانند علم و دینت حارثان گشته یقینت یا هر که چیزی میافزیند
یافت که شد انگرس که روز ایشان یافت دیدم از خوان آن بغیس عرب مستقل نفس کربلا کرب نشود جو رخشان شاهی
از چون بر یکدیگر ای بخت آنکس که سر بخاکش تیغ بر روی آفتاب بر خون حسین خون یزید بنمیر عقیده خود ننسند که کشته بر سر بر
گر بیابند از هزار چپ زده بر کردن حراق تیغ کر خان که حراق تیغ چون سزد خاک بصره جاورا سبر عشق خاک پاورا من
بگویم ترسم از کس زود کاو لیس فتنه از موی بود کین او از عداوت است زانکه فرزند وارث با است شاخ عربش زینجی
رست زانکه بروی نیز مستی حبت ای که اصل علی ندیدی و فرغ کوش کن بر جدیت صاحب شرع محمود گفته معصم او را چه
کسی خسته جفا او را خود گرفت که مال داری و جاه لجم و دم کی بود جو کفش و کلاه حور بودند بر بنفاره که طلی در بخت از باره حبت

فصل در بیان

نظاری خاکستان خاروخاشاک پیشین که کلان کوه بلند از حله غازی مطبقی را بنا کرد اندازی مابعد و افکار و در صفت خاک
 بجز از دل کوه و همانک زیارت این بستی نام مشهور کنگوی ناکس علم کی بریند چراغ روشن بود که از تیز و بد بویش
 اسلحه را چه علم زنده روح را کی زبان نهند خود چو نقصان بوسی هر دو زمین کفر و زود قانون هر چراغی که حق بر او فرود
 تا ابد ریش می سوزد کرچه بسیار داور بسیار در خلافت سخنور بیارت با حقیقت نشد مجاز یکی کوسس محمود و طبل با یکی
 نوش کن بر در میان کند خود بخوردند و خود زیان کردند و در شامی نعت حضرت پیغمبر اشارتی بحدیث امام مدینه اعلم علی ایها
 موده و فرموده از در او توان رسید بکلام دیگر از اهل این بود بام اشعری الحق العارف نور الدین آذنی نور الله مرقده
 نام شریفش حمزه است و تخلص شعر که آذیت شتار یافته دولت همرقده می در تذکره خود آورده که عارفی مجرب و محقق عالی مرتبت بود بکلام
 دنیا کم التفات کردی و علی الله و امام طالب صحبت اهل الله بودی چهل سال بر سجاده طاعت بقره و قناعت روزگار گذراند و در خاطر سیر
 به نیل از روی نفس زنجبانه در فضیلت و علوم ظاهر و باطنی آهسته و در طریقه مجاهدت صلوات قدم برد و به حمزه بن علی ملک اشرف
 ثم البیتقی والد شیخ از جمله سرداران بقیه بوده و به حکام جوانی شاعری مشغول شده شهرت یافت شایخ سلطان از او عده ملک اشرفی
 در شامی آنحال نسیم عالم تقی بر باطن خاطر عاقل او زید قدم در کوی فقر نهاد و اسم در رسم سو و زیان بر باد داد و صحبت شیخ محمد بن
 طوسی خراسانی قدس سره رسید از او اخذ طریقت نمود و بعد از فوت شیخ محمد بن طوسی جمع بستند نموده اند قدس سره نمود و مدتی در خدمت رسید
 بسوگ مشغول بود از آنحضرت اجازه و حفره تبرک دار و دو نوبت پیاده حج گذارد و مدت یکسال مجاورت محرم شد و بعد از آن در یار
 هند افتاد و چند گاه در آنجا ببار برسد که در آنجا ملک هندستان سلطان احمد شیخ را چاه هزار دینار فرمود که بدیند که عبارت ایشان یک کت
 باشد و شیخ را فرمودند که بشکر آن پیش ملک سر بر زمین بند شیخ آنحال قبول نمود و در ایجاب میگوید حسن کت بند و حقیقت حیا کت
 باد بروت جوئی بگویم و بعد از سفر هند پای قناعت در امر محبت کشید و از سیاحت عالم ملک تماشای عالم ملکت بر حجب فکر
 فرود روی سال بر سجاده طاعت نشست که بر در خانه میچکان از باب دولت زفت بلکه اصحاب دین دولت و ارباب ملک و ملت
 طالب صحبت او بودند و همواره بنجدهت شرفش التجا آوردندی دیوان شریف او در عالم مشهورست و غیر از دیوان شیخ نظم و شعر بسیار است
 وفات شیخ در هجرت سن ۷۰۰ مشهور است و شش و شصت سال عمر یافته مرقده نور او در هجرت سن ۷۰۰ است و چون کت
 تصاید دیوان شیخ در مناقب اهل بیت واقع است از روی خضار بزرگ قصیده تمام و چند بیت از بعضی تصایدا و تصاویر و قصیده
 منت خدای که مطیع میم فرمایند خدای خداوند کبسم حمد سپاس گنبد اتراک من از تابان صاحب محراب میم
 نامند شریعت غریب منکم قاضی القضاة محکمت کشورم دانها نیم که حسن فرزند شمس الدین تقویت نیت من بدست میم
 بگذشته ام در دایره ممکن الوجود بر صدر کاینات بود میم آ یافت جان من خیز از مبداء ذی انما که از قبله اسماست مصدم
 توجیه بر این تن من کجاست جان ناخدای کسی من کجاست تاس من عزیز من وجود خود آدم آمد ز روح باج و ولایت ز فقیرم
 آقا قرابتی من تو کل گرفتارم فی رجب سپاه و نه محتاج لشکر تاس من بیستم که فرزند من از تاج تخت سبزم
 عنای غافل فریب از ایشان من از قاف با عاف جان زیر شرم خواص عقل ماه کبسم منم کز فقر بجز ذات صفات کبسم
 آید به خرابی من غیب است خاطرم پید است این حدیث میساجی هم تا از سواد و چه شد من سر عزوی من روشن شد است معنی کو کرد هم
 تا پای طریق تو کل من ادم کشته سرشان و عالم محرم در بای معرفت زدلم موج میزند بدوشم کو است کلام منم
 اطراف عالم از نفس من شریعت زیر پریش است درون من کجاست ذرات کاینات زیند منند اوراق آسمان زمین جلد و قرم
 صد غسل ز آب کشته نشان بودم از رنگ چمن ز رشک کت منم در کی حسد قلم و ز انجا میروم کز اشل جو که سنی تیغ برسم
 افلاک را چون نقطه مرکز وسطین اقطار بر این بند خط محرم احوج حادثات جهان را چه عیار با من که در شکو چه ست کت منم
 در خور منم بود از دخل زور کار از با خرد و طیفه بود تا بخادم معنی حل طلق قناعت است این نکته یاد کسی که من کجیا کرام
 این طاق منم کت منم در هر دای روز و شب و درم در بحر و برز مای افلاک منم بشاد دیده بر قاف منم
 در بامینت و منم منم کت منم انجم چراغ مجلس خورشید منم موسی صفت معاندک و بیستم چون سامری منم کت منم
 خورشید که نور منم منم بر کز بهر جانب خورشید منم بر آفتاب سایه نیند از منم منم بار خرامت از کجند منم

من ترک کند و حیضه چنانکه درم
دوران چو صفر و منی او هیچ گفته اند
آنجا که بجز جهت من هیچ نیست
بیت العقیده غرطه هیچ کشور است
بهم بوی میفرودند و هم نور میسر
از حضوران روی میون تک آیدم
تا سر پستانه جا بشناده ام
بدغم خارج می کنم که کسان
منبت گنجانان علی و ابی طالب
آنرا که با ولایت او نیست شتی
نشیده مگر که ز آهمن در می چنان
در کام من بدست جید و جلاوت
گر آرد و بتان می این شهر بشنود
بست از برای خصم تو آمد در محال
باید طغ ز مور سیاهان قبول کرد
ساقی کوثری تو من آردنی تو
که آفتاب بر آن دور میگذرد
بر بخت ز آینه دوازده مثل
که ایمنند ز نقصان احتراق و دبا
بود بجز نشان مفتح نصبت لغال
مقربان سدر پرده جمال و جلال
علایت از پی آن میرند با سنج
سأل صورت تقصیل آید از جمال
بغیر ذات خداوند ازین و مقال
فلک مشابیه کیل آمد و فلک یکیل
بزرده دست بر کس نکرده ز سوال
که بست یوسف را جمال اولاد
ز مشکلات ضمیر تو باشد شلال
مخالفان تراد رسا سل و اغفال
که در جهان علمه چید کشته استلال
بمان حمایت آیت و قضا غراب
ز نام عقل در نیست در کف و حال
که صوم عیبی خوشتر ز صفت و حال
سینه مشک عطار جو زازتقال
بغلی کن اندیشه و زمان اولاد

باید بر وقت جز نبی کیست بخیرم
پس بر هیچ این نیست چرا بریم
بیاست تا چه قدر بود بحر بریم
در پنج کج بقیه بهفت کشورم
خوشبوی دوزخش خوشتر از بهر
تا من کندی حضرت ساقی کوثرم
درست قنقا و سپهرت بهر
از تکت نام و سکه صورت فلک
زان کرده ام در دست که کس کس
غنم منت کرد به به شد برادر
چون در بود روز و وفامر خصم
کز ذوق آن حرام شده طعم حکم
نومن شوند ز بهر طبع سخنورم
دستی بن تیغ و زبانی خوشتر
پس ز مگر تو هم سختان محترم
بر سان باب کوثر و بران آردم
بر آسمان ولایت دوازده جنبه
مثل دوازده ماه و دوازده کب
پیر فضل و شرف هر یکی بهر
شان بی سپه خسروان پیشتر
فرشتگان زمینند ز آنکه کس کس
نخیر و ولتشان سر و فرزند
از این دوازده پنج و دوازده
بصورت آنچه بگویی او بگویی
بگاه حکمت و دانش من چون
کند تصور شش خدای که عقل
و بهم در این قصه سید
و بال و زر عدوی تو عمل تواند
تر ازونی که در او بار طاعت کند
چنان مؤزم از پر تو و رضا که اگر
ببادیان اسی اقد کن آردیا
کلاغ غره کش در جو اهر بوی
چه سود با محک عقل لاف صرا
کسی بسند من استبرق نیست
که حال صاحب مال و مال مختلف

دینا چو بیغه طالب است شتر
از آفتاب بهمت من جز نیست
بچون زمین بصورت اگر خدا ولی
انگه مثال کوی کریبانست بهر
از موج حادثات جهان باطل
شاهنخ امیر ولایت علی که است
من خود کیم که دعوی حب علی کم
از منکر و نیک تر هم که سوال
آنرا که هست با علویان اراد
ای من غلام بازوی مروی که کس
کره چو تو زاب گسی در کمال فضل
شاه منم غلام تو آن آردنی که
بتهای آردی که بصورت بدست جان
از تیغ دست و گردن شمشیر
باجت خاندان جو بر آرم رخا
و در حصیده دیگر فرماید
چو آفتاب نبوت همه در اوج کمال
با آفتاب نبوت نموده استقبال
جهان علم و عمل هر یکی باستقلال
ملوک بی شرم و غنای ابرو
خدا و صحبت او کفر و ظلمت
مطیع را یقینان میرشد که جان
علی است در سپر کمال و مطلق
دیگ است بهت و بجز باطل
بگاه زور و شجاعت هزاره هم
زهی تصور باطن ز بی خیال
در مدح ما هم رضای گوید
اگر چه کاو زمین باشد شش خال
ابو قیس سنج در ادب کمال
دکم زنده همه مؤزم آید از قضا
عاشق سپردانها که میباید
که نیت پاید اشرف خواند
ترا که باز ندانی زر طلا از نال
که صوف طلسن جبر را شمارد
بیش در حرکت مختلف بود ذوال

لیکن من این که ده بیک تر هم
کرد تا به پیش از نه کس هم
چون آسمان بود جسم منی تو هم
افلاک بهر غرقه نه تست در هم
بیرون بر چه صاحب لطف شدیم
بر سر ز غرق خاک ره او چه قسم
من از کینه خیل غلامان قسیرم
ویرا که در حمایت شیر و شترم
کر از ترا ترک بود دست و ادرم
داده جواب خلق بیکران غنم
کویند هست بعد نبی نیست با هم
در صورت بتان سخن دست آردم
کردن زنده او نفس روح پرورم
وز خیر زبان جگر خصم برورم
بر جمله خلق خیر بود روز محشم
چنانکه هست نکر او از ده مثال
قضا چو آینه روح احمدی رحمت
سارکان سپهر ولایت و شرفند
مستد ان ولایت که جبرئیل من
مجاوران صوامع نشین عالم کس
هر آنچه حکم کنند از او امر ملکات
ز آفتاب نبوت صد در این چشم
علی است آنچه کج حقیقت رسد
فلک چو قدر کالات او پیش
نکته سود و نیده خطا نکرده حرام
کمال و فضل علی با چه حاجت تعریف
هر آنچه عقل کل از فهم او فرود ماند
چو شتران قطاری کشند در ریاض
تبارک علمت کو بیامش بود
حدیث معرفت او بر دم اهل
مرو ز راه یقین در قفای اهل کان
طریق خاص کزین دبه بر خوبت عالم
نودر پاک ز دریا طلب از چشم
بابل بیت نبی اقد کن از مردی
و ایضا در حصیده دیگر فرماید

هرده که در وقت اهل حرکت خیر از طریق مرتضوی میخیزد
 روح اهل بیت نبی آذنی نسیم چون طوطی شکر سخن بگریزید
 و در قصیده دیگر که مطلعش این بیت است گفته
 راست بن هم و داماد ز بنیام علی بعلوم فضل و مهمل و منیر اهل
 و ایضا در قصیده دیگر که مطلعش
 خوش بود و صی مصطفی سید کعبیت و در تفسیر کلام آیه مبارکی اهل
 فارو همنالار اقلیم قیامت کیت و در تمکین و قبا و جود سیکونی سخن
 و ارش کنجیزه سر قضایه کیت صاحب لایف بار بابتین پیشه
 آنکه بر دوش نبی بنا پید کیت در مقامی کافیا و خلق در مانده بجز
 آنکه بعد از مصطفی که او خلافت اهل شمرن فریبه خیر انشا پید کیت
 شیطانت نبی بد عهد کرد و ز او فنا بعد از او با اهل شمش پید کیت
 من محبت آل عمر خم خلافت حاجی و اندرین بن صدایم قلم و غایت کیت
 کیت محمود نو کفنی کریندانی بن آفتابین علی مرتضی پید کیت
 شیر یار انداد و متابع چون بر در حریم شه زین و در پناه پید کیت
 یا امامان شفا عجاوه خرد و نسیم حامی بار و در محشر جز شایه پید کیت
 و در مرتبه امام حسین بی منیر پید سوراخ میشود دل چون گل حسین
 ترسم که این غلامه با آن بسیار و هر جا که ذکر واقعه کرد لا رود
 و ذکره را از برای میر علی شیر مشهور نوشته و تعریف آذنی آن فصل بر اهل که سابقا ذکر کرده اند که هر قدر می ماورا این نسبت
 و عذوت نبی که با جناب شیخ داشته نقش کدونی که از اظراف محبت او با خاندان نبوی بر لوح دل محنت منزل میخاشته نام او را در کتاب
 نقیحات مذکور ساخته و در کتاب بهارستان انظار عذوت خود نموده و گفته که از شعرای خراسان آذنی سطرینی است و در اشاروی حکما است
 و محقق نیست بر کسی که متبع اصوال مقامات شیخ بزرگوار نموده اشعار حقایق آثار او در ملاحظه فرموده آنکه بایضا ضمیمه و کرامت شیخ از آن بالاتر است
 که او را بطامات نسبت دهند یا کیت رد بر شعر و نهنه تا آنکه بسیاری از اکابر فضلدار در ترجیح شعر امیر شایه علیه السلام که مستعمل اهل عالم است
 شیخ تا فل نام بوده و مشهور است که بزرگوار نسبت میان شیخ و شعر امیر شایه بنواک نموده و او بعد از آن بسیار جرات نکرد که از پیش خود بنا
 نسبت میان ایشان نماید لاجرم از شعر شیخ آذنی مصرع لطیفی که با دومی تا آنکه تعریف هر یک از ایشان متفاوت میشود در جواب سایل او فرمود
 قطعه ای که کفنی صفت آذنی شایه کن حل برین نکته بروست ناگهانی آذنی مجمع سر کلام است در نیار و سر اندیشه بهر لری
 یک خود در سوویان غزل میگوید چرخ بر دوش کشد فاشیه شایه و صبح مذکور بروی که صاحب قطعه شاری بان نموده از غزل اول آن
 اوست که کند برده لطف تو همراهی چرخ بر دوش کشد فاشیه شایه دیگر نیز بر شیخ کلام شیخ آذنی واضح است که در سخن او
 هر یک از طامات متخوفانند که امثال شیخ جدا تعداد کلماتی میر جادو بر شنبه که گفتند جامی سر زده پیدا نمیشود و از جمله طامات شیخ و طامات
 مذکور که جامی در قبول کرده از جمعی بدین کول و او را قبول کرده اند و در شرح و اصلاح آن تا ویلات فاسده و ترجیحات کاسده باقیه آن
 است که صاحب عوارف از او نقل کرده است که بعد از خود بچرخه که کل و قی علی قدم نبی و انا علی قدر جک ما ارفع المصطفی
 قدما الا وضعت فی الموضع الذی رفع منه الاقدام من اقدار النبوة فانه لا مسبل له ان بناله غیر نبی
 و همچنین از او نقل کرده اند که گفته انا نار الله الموقدة انا سالب الاحوال بجز لا ساحل له انا المحفوظ انا المکحوظ یا
 صوام نا قوام یا اهل الجبال دکت جبالکم یا اهل الصوامع هدمت صوامعکم اقبلوا مرا من الله انا امر
 من الله یا رجال یا اوتاد یا ابدال یا اطفال هلموا عندنا من العجم الذی لا ساحل له انا الناظر فی اللوح
 المحفوظ انا الناظر فی بحار علم الله و مشاهداته انا محبته انا بے سؤالا لله و داره فی الارض و قلا

در عالم تعین بود جای استیصال
 دست طقت در امن تا کن علی و آل
 کسید دست سحر طقت بکن ارباب
 ولی کمال علی از قال بود و ذیل
 صاحب تیغ و لولو ناصر سلام و کین
 در روان اجبت از این طقت
 و ز نور حضرت علم قدر رانی سخن
 در هر هم چون خلیل آنکه گشته سخن
 در میان و بسان شیر خد پید کیت
 آذنی اندر بن این محنت سراید کیت
 تا اهل علم سبب این تنگنا پید کیت
 زینده ای بر سر براید کیت
 در شریعت قاضی بود جزا پید کیت
 هر کجا بد مشیر آید سها پید کیت
 هر جا که ذکر واقعه کرد لا رود
 کر خلق را خدای بگیرد با لویا
 صاحب تذکره مذکور با آنکه هر قدر می ماورا این نسبت
 محنت منزل میخاشته نام او را در کتاب
 از دمی سطرینی است و در اشاروی حکما است
 که بایضا ضمیمه و کرامت شیخ از آن بالاتر است
 از اکابر فضلدار در ترجیح شعر امیر شایه علیه السلام که مستعمل اهل عالم است
 و او بعد از آن بسیار جرات نکرد که از پیش خود بنا
 از تعریف هر یک از ایشان متفاوت میشود در جواب سایل او فرمود
 آذنی مجمع سر کلام است در نیار و سر اندیشه بهر لری
 صاحب قطعه شاری بان نموده از غزل اول آن
 دیگر نیز بر شیخ کلام شیخ آذنی واضح است که در سخن او
 که گفتند جامی سر زده پیدا نمیشود و از جمله طامات شیخ و طامات
 کول و او را قبول کرده اند و در شرح و اصلاح آن تا ویلات فاسده و ترجیحات کاسده باقیه آن
 که بعد از خود بچرخه که کل و قی علی قدم نبی و انا علی قدر جک ما ارفع المصطفی
 من اقدار النبوة فانه لا مسبل له ان بناله غیر نبی
 انا سالب الاحوال بجز لا ساحل له انا المحفوظ انا المکحوظ یا
 اهل الجبال دکت جبالکم یا اهل الصوامع هدمت صوامعکم اقبلوا مرا من الله انا امر
 اطفال هلموا عندنا من العجم الذی لا ساحل له انا الناظر فی اللوح
 انا محبته انا بے سؤالا لله و داره فی الارض و قلا

اینها را متصل شایخ البیضاوی و بعد بین الخلق بعد بسند کما بین السماء والأرض وقال سکت الأرض
 شرقا وغربا سکتی ترا وجراسه لا وجبلا کلامه مخاطبونی بالقطبته وقال ناس من وراعیامو الخلق وعظمیوم
 الله اذا وصلوا لله القلما سکتوا فاذا وصلنا الله دخلت فیها من ذار العی بالحق الحق وقال ناسنا انما قال انما علم
 نانه بطنکم وقاهر کما نتم نظرین کما قالوا بر وقال الصیغیة ان یسین علی اهل العلم الذی سغایرین السماء والأرض کما من ولت
 الاویس بن جلیس الایضاوی باذنه والاموال ابو اجمیر شیخان باوجود این مقامات ظاهره وشفاعت باهرا شیخ حجه العادیه اما شیخ در
 جامی و امثال او از سکت اکابر صوفیه بیرون میزد و شیخ آذری قهر که روح اهل بیت علیهم السلام میگوید و کلام او در مقام بیان حقایق معنی
 اندوهی و در عونت عاریت باحقا و جامی عامی از آن سلسله بیرونست از اینجاست که چون زندگان صاحب الضمان از امثال مقام
 استقامت عداوت جامی نسبت با اهل بیت علیهم السلام نموده اند همواره در مقام بخارا بوده اند تا آنکه قاضی میر حسین بن موسی شافعی در سجود
 این قلعه فرموده آن مامورین و خدایان سید عالم شناسی دو کس در اینجا نبایدند یکی از اهل بیت استقامی هر دو در این
 جده رحمت است این یکی هم آنکه جامی شیخ الحق المرضی رضی الدین علی لادیس سه خواجه اهل حال لای عترت آن استقامت
 چون عم خود شیخ سنائی از دیار کشنائی و جهان قدس لاجرم نقش کهن بلکه در زمین این بیت خلاص ترین بود شعر در بندگی
 کیم است لای علی علی لای است قال غوث المناجیر بن السید محمد بنون بخش نو داد الله مرقده و مشجور عند ذک الشیخ
 وهو علی بن سید الجونی قدس الله سره کان واحدا لا یسأل فی زمانه بکثرة الجاهلین بالراضة و ذک الدنیا و دنیاها
 کثیرا اذ اجلا و محب قانم و ثلث عشر شفا حقه و وصل الی صاحب الی الجناحیم الذی الکرم سید المرشد سکن فرایق و توفی
 و صاحب نجات آورده که از صد بیت چهار شیخ کامل مکتوبه داشته است و بعد زفات او از آنجا صد سینه و خرده باقی بود و سینه
 کرده بود و صحبت ابو الرضار ترن بیاقه و امامت رسول اندو که چنانکه شیخ رکن الدین اندو از تصحیح فرموده و گفته که صاحب شیخ رضی الدین
 علی لاد صاحب رسول الله ایا الرضار ترن بن نصرانه رضی الله تعالی عنهما حله مشاطر من مشاطر رسول الله شیخ رکن الدین علا الدولانی
 در خرده سینه و خرده را در کاغذی ساده و بجز مبارک خود بر آن کاغذ نوشته هذا الشیخ من ائمة رسول الله و وصل الی هذا الضعیف من
 صاحب رسول الله و هذا خرده و وصلته من ائمة الرضار ترن الی هذا الضعیف و هم شیخ رکن الدین علا الدولانی
 بجز مبارک خود نوشته است و چنین کند که آن امامت برای شیخ رضی الدین علی لاد بوده است از حضرت رسول و هذه الرابعة من قیاس
 القدسیة منقول من خطیه و رابعیة هم جان نه هزار دل که قاروت هم جان هزار دل خریداروت است اند طلبت شفا بیداروت
 هر کس که در آرزوی بیداروت است توفی قدس الله روحه فی الثالث من سبج الاقل شه اشیرین و اربعین شه استسبب شویده فنا کمال
 اهل سنت و جماعت خصوصا حشویه ارباب حدیث ایشان مانند همی که مخاسی سخن او اند و تصعب مردود بوده در ایام الرضا علیه السلام
 نموده اند تا آنکه ذبیح کتاب میزان مستقیم خود غایت تصعب بکار برده و او را که آب و مجال شمرده و باعث اصلی ایشان بر این شرح حدیث
 یکی آنکه ابو الرضا شیخ غریب بوده و اگر حدیث مدویه او در ضعیل اهل بیت علیهم السلام روح شیخ ایشان است دیگر آنکه مسافر او از اهل
 در حدیث داوید شایع اعتبار در رجوع اهل فکار ساخته بودند و او بازار ایش از کاسه و دکانداری که پیش داشتند خاسد حشای هر جا
 محدث صحابی پیدا شود که یوه از حضرت پیغمبر روایت نماید ظاهر است که بعد از آن و که نقل حدیث بوسیله متعدده نماید اهل روزگار در
 کمتر فریاد شکر از این استانبال لاله کرم و فی الدنیا کثیر و لیکن البلا و اذا اقتضت و صوح بنها دلی الشیم
 سلطان التالیین شیخ امیر رکن الدین علا الدولانی احمد بن محمد ایباکی قدس الله روحه سوزنیر از طوک سمنان است و بعد از آن زده ساکی
 بخدمت سلطان غازان ناوانه بر نامه بر میبوده یکی از محبوب که سلطان را با اعدا بود و یا چند بر رسید بعد از آن در شهر مشهد سی و هفت
 و ششاد در بغداد شیخ نور الدین عبد الرحمن مغربی رسید و خانقاه شکی که در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین بر آورده که سید و دیار
 صد سی اربعین دیگر بر آورده و فیصل ارشاد و بجای رسید که جامع جمیع سلاسل متخرین که دید و گوش نه از مضمون این باجمی از زبان مبارک
 رابعیة هر زنده که مصعبه مکن دارد بونی زمین بجز غیر منی دارد هر جا که کلیم داشتی است شاکر دفت و خرده از زمین
 چون عمروی بنیاد دعت رسید شب جمعه دو نیم جبهه است و کثیرین سبهاه در برج امراد صوفی آبادیوار رحمت حق است و در
 شیخ ابوالدین عبد الوهاب در فون کشتن است شیخ ابوالدین بن سکت ایسی سلطان غازیان اهل بیچو چنان سلفه و در

شیخ ابوالدین

شیخ ابوالدین

ضرورت آشنائی واقع شده چون این دو امیر از امرای سلطان قازان شیخ بودند شیخ همیشه از صحبت ایشان گریزان بود و آنحضرت علی ایلیا
ایشان استماع می نمود و در مقام تذکره است که روزی امیر چوپان پیش شیخ فرستاد و سگ را رسانید و نیاز مندی نمود که این گشت
سید است بجز یک حلال باشد شیخ گوید که مراد از آن حالت حکایت می نمودند یا آنکه آنوقت که در قزاقان بودند من بریدت مشد متعجب من رفتم
و او شنید و با نگاه سوار از هفت من بیاید گفت می خواهم که دادم که در قزاقان باشی با تو باشم چند روزی با وی مصاحبت افتاد و یک روز که
دو خرگوش آرد و گفت خوردن ام بجز یک قسم گشت خرگوش است و هر کس زده است من خودم خورد گشت هر کس قبول حضرت علی صبر
صادق علیه السلام حرام است الی آخر القصد صاحب کتاب احباب مولانا نورالدین صبره شیخ قدس سره اهتریز که از افاضل مدین تیاران
امیر سید علی بهدایت قدس سره اهتریز از و نقل نموده که فرموده اند شیخ محمد آذکانی که شیخ حدیث بود در تهاقی حدیث من گفت که
در خدمت شیخ علاءالدوله سلوک را بجان رسانیدم مرا اجازه داده ام فرمودند که وطن مهادت نمایم شانه امرا الهی بوطن بفرم و درین
شیخ شرف الدین محمد بن احمد خراسانی وفات یافت پس بعضی از اصحاب مریدان گفتند که یکی از اصحاب بر خطبه میازیم و بعضی گفتند که شیخ
که میفرمود الحمد لله از دنیا رفتم تا فرزند خود را در مقام خود دیدم بلکه متعجبم و ما اعلا از مقام خود شناختم آنجا خبر اول گشته که مراد از آن
ایضا فیما از فرزند فرزند معنویت پس اتفاق نموده مردی من اصفا را خطبه بدین ساختند چون من با وجود آن تصحیح که از پدر در شان خود
شدیم و آنجا گفت از اصحاب دیدم بنایت آورده کردیم و از ایشان جدا کردیم پس جای غایب خود را بر سر خود شمشیر ختم و فرستادیم
و خدمت شیخ علاءالدوله را با خود میسرم ساختم چون بخداست شیخ رسیدم لطف بسیار در باره من فرمودند و اگر نیت مصاحبت من
با اصحاب پدر سؤال نمود در صورت خلاف از اصحاب پدر استخلاف بعضی من رسانیدم پس شیخ بستم نموده گفت که اصحاب پدر را تو بجان
کردند که اصحاب پیغمبر با علی بن سبطالب و از صدور بیخاکم ابتدا و نقل از این چهار بزرگوار و تقریر آن از زوی هر اردیل علمی بر شیخ
قایم میشود کالیخنی و شیخ علاءالدوله قدس سره در رساله مؤمن بر موضع مقاصد المخلصین مفتح عقاید الهیه من که از مشاهیر و سایل است
آورده که میرالمؤمنین خلیفه حق پیغمبر بود و قلبه کان علی قلبه و لذلك قال له بکولاه عبدة الجراح حين بعث اليه لانيصنصه
يا ابا عبد الله انما ابشلت الجلالة من هو في مرتبة من فناء مما لا من الاله مقال الله قال عمر لولا علي لهلك عمر و كفى
بتصدق قائم قول الله انما ابشلت الجلالة من هو في مرتبة من فناء مما لا من الاله مقال الله قال عمر لولا علي لهلك عمر و كفى
والانصار من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم فال من والاه و هذا من غاها و هذا الحق اتفق البخاري
و مشايخه عن صحابه و آنچه شیخ در این رساله مذکور ساخته که امام ابن امام محمد بن الحسن العسكري علیه علی ابان الکرام در کتب مشهوره
بود که از متوجه غلط در کشف باشد چنانچه شیخ محمد بن حسین و بعضی از اصحاب از کتب مشهوره در دعوی مهدویت خاتم الولاية واقع شده یا غلط در شیخ
بن الحسن العسكري باشد چنانچه در مقام تو میاید و در حاشیه آن تصریحی مثل این جمله از نظام الدین هرودی در باب محض حضرت نسبت نماید
شیخ منقول است و با بجه چون کن الدین علاءالدوله قدس سره مشهور بوده صحبت دار خضر و مولانا نظام الدین از وی احوال خضر معلوم
میکرد و چنانکه احوال بدوی فرموده که مرضی مولانا می مذکور نموده و از اینجهت باو گفت که این حال خضر ترکان است نه حال خضر ترکان یعنی حال
خضر نامی است از ترکه نه حال خضر که ترکان و در اسطه بیان حق و خلق است و حاصل کلام آنکه بر قیاس جمله نظام الدین میتوان گفت
که آن محمد بن الحسن العسكري که شیخ بابر که شن و اطلاع حاصل شده محمد بن الحسن العسكريست که در عسک سامره بغداد متولد شد بلکه محمد بن حسین
بوده که در عسکر اهواز یا عسکر مصر بوده و خدمت شیخ شخص حال فرموده با آنکه آنچه در این رساله باو منسوبست معارضت است آنچه در فصل
نوبات ما بیضاف الیه از رساله بیان الاحسان الی اللعاقان مذکور ساخته فرموده که حدیثی علیه السلام آمده و سلام جده خاتم النبیین از پیغمبر
بنی صلی و علی و حق بنی صلی کل و خلق او فرمن حیث الاعتدال فابان و لا منلوبا بود و اگر در حیات است و غایب است غیب الی بحسب این صحاف
تا چنان شود که در عهد و سلطه و از اوطافه تقریر این که در و بر حق ثابت شود و اگر نمیزد وجود نیامده است بی شک وجود خواهد آمد و بحالی
که شان مصطفی است خواهد سید و دعوت او شامل اهل عالم خواهد گشت و او قلب بدو کار خود در مقام سلطنت خواهد بود بلکه هر کس
انتفی و با بجه بر چند صدق شریک است از صدق مقدمیت اما احتمال دادن وجود غیب آنحضرت و تقدیر این احتمال بر مثال عدم ناظر
شیخ اوست که سبب که تبه بختان حکم فرم بومات حد نموده یا شاید این اسلوب موق کلام شیخ یا کالیخنی است اما در باب اول
در تقدیر سیدیم که شیخ اخبار وجود محمد بن حسن العسكري علیه السلام منافی شیخ نیست و بعضی از اصحاب شیخ می نمایند و قال

بدوازده امام که یکی از ایشان محمد بن الحسن العسکری است نیتند چه مناط شیع بر عقائد آن است که بعد از پیغمبر خلیفه بحق بلا فصل امیر
المؤمنین علی بن ابیطالب است چنانچه در صدر کتاب مذکور شده و آنچه در این مقام از روایات صاحب اجاب و جارت سانه شیخ
تحریر یافت نص صریح در انبیاء و ما در موضع این کتاب ذکر مطلق امامیه در منظر بوده است و محصور بذكر امامیه اشعی عشریه نکره علیهم
و علاوه منصوص سابقه است آنکه حضرت شیخ در علاج میفرماید ان المؤمنین من الخیار لشرایع الايمان وقد جعل الامان
وسبب الوصول الى الامانة لاقرية لله الا لله والذو رسول له ومن يذهب عن هبه ومذهب ججوشه ومذهب
معتوبه ویرود بختون معتم و لا نصیب لهم من دهر ^{تفادع الحق} در علاج میفرماید ان المؤمنین الباقی والمراد ان الطاغی کلها محمولان علی علاج
رسول الله و در مؤید و ججوش مراد ان کذالک و محی نماند که هر دو یک یک را میگویند و چون اسم صومیه مشتق است از صومیه
و حضرت شیخ مستحق از سکان جهنم میاندازد سبب اسمی را مسمی میباشند از دو پس او یک یک که تعبیر نموده و همچنین چون
بن محمد که آخر طوک و فرغته بنی امیه بود تا بر نکتی که در توابع منسوط است طعنه بجار بود حضرت شیخ مروان اول اگر مروان بن الحکم است
بنار مجانت و ملاست او باین مروان فرنامیده و از نسلین و بجز که تعبیر فرموده که هر چه جمیع این شجره ملعونه خردست و خوک و کافرند
خود ظاهر است که هیچ سگ سستی تا اول مویه باین شمام نمیباید بلکه او را امیر المؤمنین و خال امسلین میگویند و بعضی از ایشان مروان
مردود را از صحابه کبار میپارند و در بعضی از تراجم دارد و این با غیر بعضی کجاست شیخ قدس سره منسوب میسازند رما حجه مرکه او بر
علی عمرانی شد چون حضرت بر خیمه سوار شد از سوسه فارت شیطان داد مانند علاء اوله سمانی شد و بعضی بجا آورده
رحمه الله که از جمله مشاهیر مومنان و مریدان شیخ بوده منسوب میسازند و بر هر تقدیر مطلوب است الا پیش از تحریر الموقد الزبانی است
علی الهدانی قدس سره استی نقد شاه همان و صاحب عقیده همان یعنی از آن همانند که علی را همه دانند صاحب نجات بنابر علوشان
حضرت میر و اشتبار او در میان انبیایف و استناد جمیع متاخرین سونفیه زایل خراسان عراق غیر هم با حضرت توست که از ایشان
با کلیه ساکت کرده و بنابر عداوت دینی که با حضرت داشته بگردد که از احوال مقامات ایشان قصار نموده و گفته که او علی بن شایب
الهدانی است جامع بوده میان علوم ظاهری باطنی و برادر علوم اهل طین مصنوعات مشوره است چون کتاب سراسر نقطه و شرح اسماء است
و شرح خصوص حکم و شرح قصیده خمزیه فارسیه و غیر آن و وی مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبدالقادر مزرقانی بود اما کسب پیش صاحب الشرف
الاقطاب تقی الدین علی دورستی که در چون شیخ تقی الدین از دنیا رفت باز رجوع شیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست
توجه کرد و گفت فرمان است که در تصاحبی عالم کردی سه نوبت بی مسکون را میر کرده و صحبت هزار و چهار صد ولی اور یافت و چنانچه
مجلس یافت سادس فی انچه نشت و ثمانین و سیما نزدیک ولایت کسر و سلو دوت شد و از انجا بختناش نقل کردند استی و مولانا نورالدین
جعفر جشی که از افاضل طایفه اوست در کتاب خلاصه المناقب ذکر نموده که نسب شرفیش را بنوجه است که علی بن شایب الدین بن محمد
بن علی بن یوسف بن محبت بن محمد بن جعفر بن عبدالقادر بن محمد بن علی بن حسن بن حسین بن علی بن زین العابدین بن حسین الشیب علیهم
و میفرموده اند که از جانب والده بنده پشت بخت پیغمبر صلوات الله علیه و آله میرسانم و ملا خالی بود که او سینه علاء الدوله خردی
و از اولیا بودی بحسب تربیت او مراد حضرت قرآن محفوظ گشت و در امور والد خود تعات میگردم بدان سبب که حاکم جردان و متقی
و احوان ایشان بود و نیز فرموده اند که خدایتعالی مرا توفیق محبت و متابعت آل مطه و پس گرامت نموده حضرت مولف غیر ایشان
قال صلى الله عليه وآله ان الله عز وجل عرض حب علي وفاطمة و فاطمة و فاطمة ما على البرية فمن ابد منها بالاجابة وجعل
منهم الرسل ومن اجاب بعده لك جعل منهم الشيعة ومن اجاب بعده لك جعل منهم الاصفيا والله جهم
في الجنة قال من احب ان يحبني ويحبني فليكن مني و يدخل الجنة و قد ورد في قبول علي بن ابي طالب و قد
الطاهر بن ابي محمد و مصابيح الدجج من بعد فانهم في عرجو كرمين باب اهدك الى باب الضلالة قال من لما عرج
في منزله التماسه و ايت علي بن ابي طالب فكونوا بالاله الا الله محمد رسول الله و علي حبيب الله و الحسن و الحسين صفوة
الله و فاطمة امة الله و علي محبتهم رحمة الله و علي لبعضهم لعنة الله و قال من ان الله جعل لاخي علي بن ابي طالب
مصابلا لا تحبني كثرة فمن ذكروني من فضله مقرابها لورنزل الملائكة يستغفرون له ما في تلك الكتاب يوم
و من استمع الاصفية من فضله غفر الله له الذنوب التي اكتبها بالظن و قال من النظر على علي بن ابي طالب عبادة

علاء الدوله خردی
میرسانم و ملا خالی بود که او سینه
علاء الدوله خردی
میرسانم و ملا خالی بود که او سینه
علاء الدوله خردی
میرسانم و ملا خالی بود که او سینه

وذكر عبادته ولا يقبل الله ايمان عبدا الا بحبته اهل بيته قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تزك قدم عبد ولا يقبل
حتى يسئل عن حبه اهل البيت فقال عمر ما اية حبه من يعيدك فوضع يده الى راس علي بن ابي طالب وهو الى
جانبه فقال حبه من يعيدك هذا وقال ما اذا كان يوما لقيته فغد على بن ابي طالب على الفردوس وهو جبل
قد علا على الجنة وفوقه عرش رب العالمين ومن طهر شجر الجنة والجنة وبفتق في الجنان وهو جالس على
كرسي من نور يجري من بين يديه التيم لا يجوز احد على الصراط الا ومعه براة بولائه وولاية اهل بيته
بشرط على الجنة فيدخل محبة الجنة ويغيبه النار وقال سر على تفضل على الاول كما قالك على النبي
اينت بعض ازادويت که در قيام زبان استدلال آن خلاصه حضرت واکل مذکور کرده و تفصیل آن با سایر مناقب مقامات علیه و
در کتاب خلاصه المناقب مسطور است و این ربانی نیز که مضمون آن بر طبق بعضی از احادیث گذشته واقع شده از شمار آن بزرگوار است
که حبه علی آل توبت نبود امیر شفاعت از رسالت نبود که طاعت حق چه بجا آری تو بی هر علی هیچ قبولت نبود و در شرح صفیه
میگوید فارضیه که موسوم بشرب لا ذواق است نزد تحقیق معنی این بیت تاظم قدس ستره که لها البدر کائنات و همی شمس قدسها
هلال و که پیدا و اذا من تجت بحبم فرموده اند که شاید مراد ناظم این معانی ایمان خارجی بوده و شاید که بدین عبارت حقایق
خواهد و بر تقدیر اول مراد از بد روح محمدی بود که مظهر آفتاب خدایت و وحای حقیقیه محبت است و مراد از هلال علی باشد که ساقی کور بشر
ذو الجلال و موصل مستطشان فیانی آمال بود و زلال اتصال دوست که انامدیه اطم و علی بابها و چنانکه هلال عزیز نیست بلکه خردی ازوست
سید او لیا را با مترافیا همین حکم است که خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انامنه و از متراف احکام شرایع مصطفوی اعلام حقایق مرتضوی
نجوم شارب اذواق ایمان و لیا ظاهر شده و آنکه سید انبیاء حق مترافیا فرموده انا و انت ابوانه الاله اشاره بدین معنی است زیرا که علی
سارفت توحید و مطلع انوار عالم تحقیق است و حصول کمال درجات اسرار جمع اهل کشف و شهود از بیوع پادشاه بود و هست خواهد بود
که انا المنتدو علی المادنی و بک یا علی سیدی المهدون و چون این ستر بر تو کشف شود بدینی که طالع انوار حقایق هر دلی مقبول از مشکوه و الا
علی است و با وجود انام مادی متابعت غیر از حلی است و در یکی از سه موضع تعاربات از باب شرح از کتاب خیرة الملوک گفته اند که چون او بگریا
جلافت نشاندند الی آخر الحکایه و در دیگر فرموده اند که چون عمر را بخلاف نشاندند الی آخر المقال و در دیگر فرموده اند که چون امیر المؤمنین علی علیه السلام
نشاندند الی آخر الروایه و در صاحب هوش جبهه دلالت اسلوب کلام در این مقام بر حصد و تقاضا و پیش نیست هر که ابروشی است هر موی بر
او گوش است و از نواید انفا سق سینه میر که در کتاب خلاصه المناقب مذکور است است که چون ایشان خالی از غضب نبودند یکی از عزیزان
بعضی از اکابر زمان ایشان سؤال نمود که شما از کمال اهل طریقه اید غضوب چرا باشد آنحضرت جسته نموده جواب فرمودند که اگر ما غضبی میباشد یا
غضب ما رحمت است بر غضوب علیه زیرا که در او این سلوک بار آورده و شبیه بخدمت مصطفی صلوات علیه صحت خاتمه میبود و از غضب خود باقی
در خاطر میآید لاجرم حضرت مصطفی فرمود که طول مشوک غضب تو رحمت است صاحب خلاصه المناقب آورده که در صحبت شریف آنحضرت شخصی
که غضب او سب ترقی سالکان میبود و متراب سعادت آنست که آنحضرت مجلای جمال جلالات آمده بود و در این حدیث بیان آنست
که قال من خیار الله اعداءها اذا غضبوا و جنائهم و كان يقول اللهم انا بشر اغضبك بغضب البشر فاذا ما سئل
سببه او غضبه او ضربها فاجلها صلواتهم و هم در زخیره آورده که امام شریع سابق جنبر صادق را علیه علی آباء السلام گفته اند ان فیک
کل قبيلة الا انک متکبر قال لا تکبر و لکن کبر باه الحق مقام نبی طایفه که اختلاف نفسانی را در مقام قادر بازند و خاشاک
هستی در زاویه نابوده اند از زنده هر انبیا یا از بعد از تخرج مرارت فاشرت بقا چنانند و در بارگاه لقا بعضی را با کس حلم و حیاء و شرف
و جمعی را بجلالت تعزیر و کبریا مخصوص گردانند پس چون در مقام صحو اما با الضنا ترا در وجود عزیز ایشان بطهور رسانند عوام کالافام آنرا از ایشان
کنند و اندک عارفان محقق میدانند که آن تعزیر بحق و بجلی سلطنت کبریا مطلق است که در ابدان زکیده و جام طاهرة ایشان بطهور میرسد
نه ایشان از خود مقداری بوزن بار و قبول خلق آزاری و نه در ظهور کفضات اختیاری از انفا سق سینه آنحضرت است فرمودند که سبیل
ساجات باقاصی الحجاب اول ساله واردات دارد که دیده امیر بسم جرات هر دریشی و ایام سلسل است هر دریشی ای که دست شکر بر میآورد
و ای رحمت پایی هر در آورده و ای خواجه غیرت بسمار قدسیا ترا از طایفه جمال بپرونده و ای جلال یافت هزاران شمع منقاد و کلام

خبر از حضرت زین العابدین

دل هر شکسته را فروخته ای آثار لغات لطفت سرمایه هر قومی وای هویب سمنات خلقت راحت جان هر مجروحی ای نسیم وصلت
 آید گاه سوختگان آتش فراق وای زلال ایامی افضالت حیات بخش بوختگان بادیه شیان ای سواق الطاف حقایق دستگیر بخت
 وای عواطف غنوغیاقت حد در پذیر هر بیدری صاحب خلاصه لنا قرب آورده که حضرت میر فرموده اند که خازنان قضا چون سفر عطا
 بازگردند لایق هر واری زانه از آن سازگردند خرقانی از آن مدوی می که بقای آن به بقای من است همدانی کنی مایت که از اقامت حقون
 ظهور سلوات جلال حاجب کمال خرقانی شد و بروز لطایف جمال جلال جابر کسر همدانی شد و ایضا سفر فرموده اند که تنها در زمین درویش
 بلکه هر که در زمین درویش است در آسمان نیز درویش است و ایضا در حال غیرت فرموده اند که علاء الدین حصار اگر چه خاطر صافی کرده است
 اما هنوز از خود سیر و ن تمایده است بلکه در دید بطلان محتاج است صاحب خلاصه میگوید که تقریر این نوع کلمات زایل آنست بطریق صحیح
 و کبر نباشد بلکه حامل بر این نوع کلمات غلبه حالی ظهور غیری در عایت مترقی و متحدت غمغمی و تانید عقیدتی باشد چنانکه حضرت مصلحی
 فرموده انا سئل لئلا فخر و کنت نبیا و اذم بین الملک و الطین و قال ان الله تعالی اذا انعم لئلا عبدا حبت ان یزنی
 انا و فخرت علیه قال الله تعالی و اما ما بنعمة ربك فحدث بادل خود کشمش ای بسیار کوی چند کوی تن زن و اسرارجوی
 گفت غرق آتشیم عظیم کن می بوزم که میگویم سخن صاحب خلاصه آورده که آنحضرت میفرموده اند که بسی بتلما رسید و سفر و حضر
 بعضی از آن بتلما سبب علما و فقها رسید و بعضی سبب ملوک و امارا و بعضی شاید که سبب شریفین باشد و آن بلاگاه از حضرت حق تعالی
 محض عطا بود اگر چه بصورت بلاتمرد و کما قال علیه السلام البلاء مومکل علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامم الا مثل قال امثل
 غنه علی اگر چه بسیار است اما یکی از آن متنها آن بود که وقتی بنا بر جسد مرزوم و دادند و حق تعالی از بلاء کجا بدست و لیکن از آن در حق تعالی
 در سالی بکار و رمی پیدا میشود و روز باب میرود و بآن خشک میشود و وقتا مراد ملوک نیز اگر چه بسیار است اما یکی از آن این بود که در بعضی
 دیار رسیدم و سلطان آن زیار طالب صحبت آمد و با کرام و عظام تمام نزدیک خود طلب نمود و من اجابت نکردم و هنگام غضب آن فرمود
 تا اسبی از من ساختند و آنرا بر آتش نهادند تا منس کش گشت و تهدید فرستادند که سید بصحبت سلطان باید آمد و الا بر آن اسب
 سوار سازند و همچنین با چهل روز اسب را گرم میساختند و باز خشک میشد و با وجود تهدید و عید او من بصحبت سلطان زخم و بعد از چهل روز
 سلطان بصحبت من آمد و باب تمام قیام نموده عذر خواهی ماضی ساخت و صاحب خلاصه آورده که انا ابتلای شدید و بلا می مدعیان
 که در دیار ما و در اهر با نجاب سید تا بحد یک با آن سبب جلای وطن در زید و عمان بر اوق سیاه و تابی بخشید حضرت و از ده ساله بودند که
 سلوک طریق حق توجه نمودند و در سن هفتاد و سه سال از دار فانی بقار حلت فرموده پس مدت توجه آنجانب بحضرت ببالا بصحبت
 و یکسال بوده باشد چون بنا بر وصیت جنازه مبارکش را بخیلان محل وقت نقل فرمودند بنا بر بعد مسافت و کرمی هزار مدهم را کمان آن بود
 که بوی گریه و چون تا بوتر بر داشتند تا مقصد بوی مشک بدماغ حاطان میرسد طیب منمرده عفوشت الماخرین سید العارین
 سیند محمد نور بخش فرزند منمرده کوی درخشنده بود و نور بخش دیده مراقبان طمات غیبی و فروع افزای بصیرت را صدان مرا صد و ده
 لایبی در لباس سیاه که سنت مشایخ ولایت استسکاه او بود مضمون النور فی السواد را بر مان و ابجارترا که در طلقات شناخت عنوان اوزار کمال
 عرفان و الماع حمت و علوشان از وجبات حال و مقال او از غایت ظهور چون لمعات نور بر شایسته طور مستغنی از ایراد و این سلوک صحیح
 مایه تاب چه حاجت شب تجلی است شرفش سبزه و بسط حضرت امام موسی کاظم میرسد مولد پدرش محمد بن عبدالله حلیف و مع کدش
 محضات و لذت و بعضی غزلیا محسوی تخلص نمیداد و بعضی نور بخش در آن ایشان همه خصما داشته اند بلکه در میان ایشان شخصی از اهل
 بوده مجذوب بوده یا سالک پدرش ترک وطن کرده طریق تجرد و عطاء پیش گرفت و بزم زیارت امام الانس و الجن علی بن موسی الزینا
 علیها استلام بخراسان توجه فرمود و بعد از آن شرف آستان موسی از وضه تبرک در قصبه قاین توطن و تا اهل اختیار نمود و حضرت میر فرموده اند
 در شوره سینه خمس و تسعین در قاین متولد شده اند و در سن هفت سالگی قرآنرا حفظ نموده بانکه فرصتی در جمیع علوم تجرک شدند و حضرت میر فرمود
 خواجه اتحق خلایق است که مرید سید علی سید بوده و خواجه بوجوب جوابیکه دیده بود حضرت میر را غیب نبوغش نموده انقصه چون بنابر
 قابلیت و استعداداتی کار میریادکن روزی در غمر و سلوک تام شد خدمت خواجه اتحق خرقه آنرا سید علی سید را با و حواله کرد و بد
 خود با پوشانید و بر سینه ز شاد و شاد و امور خانقاه و جمیع سالکان را با و تفویض کرد و او تمیث را بر بلاغت که ما آرد و تخم و آرد و سیرا کوشم
 و فرمودند که هر که را در عینه سلوکت بخدمت میر چون نماید که اگر چه ظاهر او سید است اما در حقیقت سیرت و حضرت میر در خطی از شها چون

از حضرت زین العابدین

با مینوی اشارت کرده و فرموده شعر بریم و مریدان حاجی آن شیخ شید و قطب اطلاق محمد بن حاجی محمد سمرقندی که از مریدان حاجی
 بود و تیره کرده بیان جوان و مقامات آنحضرت نوشته که چون برخواهد حاجی از روی کشف محبت بیادت معلوم تیره میری ظاهر شد دست
 بیعت با او دادند و گفته نسبت میکنیم ما فرزند حضرت مصلحی محمد نور بخش و این آیه خواند که اِنَّ الدِّينَ بِمَا يُعْبَدُ لَكَ اِيْمَانًا بِعِزِّ اللهِ
 بِذَلِكَ فَوْقَ اَبْدَانِهِمْ قَمِيْسًا كَثُفًا فَاِنَّمَا تُنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهِ وَمَنْ اُوْتِيَ بِهَا حَافِدًا فَلْيَدْعُ اللهَ فَقِيْمًا تَبِيْحًا عَسَىٰ ظَلَمًا
 و بکفرین گفت که سر ساریم و درو بگردیم و غایب این بیت در آنوقت از مطلق خاطر انوار ایشان سرزده که شعر غلام آنچنان عشق
 که از روی بوی خون آید معاذ الله که این سوداگر از سر برود آید و از مریدان شیخ در آنروزه و از زده کس بیت کردند و گفتند که امروزه
 صد و سیصد گنا میگیریم آنجا و خواهد از خانه آه سپردن آمدند و باقی اصحاب و مریدان گفتند ما بیعت کردیم شما چه میکنید گفتند هر چه حضرت خواهم
 اشاره فرماید آخر همه بیعت کردند که تیره عبادت شدی که یکی از اصحاب خواهد بود و او حاضر نبود پس عزیمت خروج کردند و نور بخش گفت حال
 استعداد این کار چنانکه میباید و با پادشاهی مثل شایخ میرزا که بر ایران و توران بنده و عرب عم مسلط است بی استعداد تمام
 مقاومت نیستند که چون تحقق شد که این امر از مقدمات الهی است آخر چنانکه مناسب باشد بطور خواهد آمد خدمت خواهد راضی شد
 و گفت ایتران وقت است از خروج بسیار باید آورد که ایشان از وقت خروج هیچ استعداد ظاهر نبود و قصد در جمعه چهار دهم نه است
 و عسری و شانزده بگوه تیری که از قلع و لایق ختلان رفتند و خلق را دعوت کردند چون خبر بیعت کردن خواهد با میر نور بخش تیره عبادت
 شدی رسید که رسید که خواهد با بیعت کرد و اگر گفت آری بیعت کرد و گفت اگر خواهد با او بیعت کرد و از او بر کشیدیم خواهد در کوه تیری
 همان لحظه از گفتار تیره عبادت واقف شد و گفت در شان مرد شد و این همان خود را در صد و ارشاد میداد و بیعت بدست باطل است
 آخر بعضی از مفسدان سلطان با زید را که از جانب میرزا شایخ حاکم آمد یار بود و از او خواهد و میر و واقف ساختند و او را پیش از آنکه تیره
 و میر هیچ شکر بر سر ایشان بگذرد و ایشان را با جمعی از جهان گرفته بجانب برات و آنکه کردند و صورت حال میرزا شایخ عرض بدست کرد
 و چون خبر میرزا رسید حکم کرد که خواهد و برادر او و جناب میرزا با هم با بقتل آوردند چنین گویند که همان لحظه میرزا را بر تیره در شکم پدید آمد که مولانا
 حکیم الدین که از مقرران او بود و در علم طب نظیر بدست از سماج حاضر مانده بود و او در این اثنا عرض رسانید که سید چنین که در عالم
 خود تیره و در زهد و تقوی و علم و ریاضت و کمالات صوری و معنوی حکم بگشتن او کرده و این در شمار او و اقتضای حکم است قی حال ایشان
 فرستاده که میر نور بخش را مقتدا ببرد آید و باقی را آنچنانی سازند و مقارن آنحال در شکم میرزا بستند و او را آشفته حاصل شد چون
 فاصد سنج رسید خواهد و میر و زخای ایشان از آنطرف سنج رسانیده بودند هم آنجا خواهد و برادر او را بشید کردند و نور بخش را مقتدا ببرد آوردند
 و چون از او بیعتی حال پرسیدند گفت همه کس بیعت مسلمانان کرده ایم تیری بر روی میگویند خدا خدایم و با وجود ظهور انجمنی تیره بجهار
 اختیار الدین فرستادند و مدت مجده روزه چاه آنحضار بود بعد از مجده روز چهارم بیرون آوردند و همچنان مقتدا بشیر از روانه کردند و
 مستحقان خود جمیع را و کاشق که تا بر سر حد ملک خود برسانند چون از شیراز گذرانیدند بسبب آنکه از مصنافات خورستان است و در آنجا
 نگاه میداشتند و بعد از رفتن والی شیراز از بریم سلطان حکم کرد که بند از پای بردارند و بگذارند که بر کجا که خواهد برود حضرت میرزا آنجا بیعت
 شوهر و بصره روانه شدند و از بصره بگذر رفتند و مردم آنجا میرزا را وظایف خدمتکاری بجا آوردند و از آنجا بگذارد و زیارت شاه تبرک که تیره
 نمودند پس آن بکر و استان فیلی و بختاری آمدند و آنجا حاکم طریقه محبت و خدمتکاری بجا آورده از در بیعت و انابت آمدند امر او کجا بر آنجا
 طریق طاعت و انقیاد پیش گرفتند و تیری که بنام او زدند و خطبه بنام او خواندند دیگر از آنجا بگیلان آمدند و باز از آنجا بکردستان معادست نمودند
 و در اینوقت میرزا شایخ در آنجا بگیلان بود چون خبر وصول میرزا بکردستان شنید ما براهی آمدند و نوشت که هر جا میر و توابع او را در یابند بکشد
 روانه اردوی میرزا سازند و باز حضرت میرزا گرفته با ردوی میرزا شایخ بر دند و میرزا مجلس طلسمه با او جناب تیره بدین طبع نمود چون حضرت
 میرزا کشف شد که او عزم قتل سر نموده لاجرم حکم الفزاد قالا لاطلاق من سنن المرسلین تنافرا نموده سه شب در کوههای پر برف سیر نمودند و کوه
 بیسافت و راه به آبادانی میرزا و آخر الامر از آنجا بگنجان آمد و والی آنجا او را گرفته با ردوی میرزا شایخ فرستاد و میرزا فرمود که او را در چاه کردند
 و بعد از پنجاه و سه روز از حبس بیرون آوردند و مقتدا ببردند چون ببرد رسیدند میرزا شایخ بجزرت میرزا فرمودند که روز جمعه
 بر غیر ما بدرفت از دعوی خلافت تیرا باید کرد و در آن مبالغه بسیار کردند حضرت میرزا همچنان مقتدا بر غیر رفته گفتند که از این غیر نمیگویند
 اگر گفتیم و اگر نختریم زبانا ظن آنستاد و آن تم تعیرت و ترسنا کنون من الخاسرین و فاکتو خواند و فرود آمد پس از آن در جمادی الاول سنه

خلاص گردید و در بیکرم بود و از او حق عظیم خدمت شاه بهیم رسید تا آنکه قبضه بیا بکند پس در میان ما و قیوم خود بود و هر دو در کرم
 و کرم او نهایت جانانه میفرمودند و چون مشایخ و علمای معتزله اهل سنت و جماعت مانند شیخ الاسلام نقیضانی و نقیضانی مشایخ معتزله
 بودند و هر دو حد و حمت جابجیت ایشان بیکت داده اند و صداوت یعنی در تمام شدنگه بسبب آنکه بگزینند و در هر دو شیخ معتزله
 مذلت بریزند بنا بر این از خدمت میرزا القاسم فرود که چون خدمت شاه قاسم باین ولایت تشریف آورده اند نیز او هم که خاص و عام از برکت
 انعام حق سینه ایشان استغفر کند و در هر دو جمعه بر منبر رفته و موعظه فرماید که هر یکی از مؤمنان و مؤمنات ایشان استغاده نمایند و عرض ایشان بود که
 شاه قاسم از علوم رسمی دستکامه نداد و در مجلس و عطا و در نماز خوانده نماید و سوالات مشکوره در میان اندازد تا شاید عجز او را ظاهر سازد و چون
 سلطان حسین میرزا از تبریز ایشان بفرمود القاسم که منی حضرت شاه نمود و شاه نیز قبول فرمود و گفته چون روز دهم در آمد و حضرت شاه صاحب
 الموعود بر سینه منبر آمد بعد از حمد و ثنای الهی و در دو بر حضرت رسالت تپایی اول ولایت جاری شروع و بیان حضرتت ذکر لاکه لاله الله نمود و پس
 المعاندین عبد الرحمن جامی فرصت یافته خواست که اشکال مشهوره که در آن کلمه طیبه واقع است القائله لاجرم توجه جانب شاه شد گفت که
 در کلمه لاکه لاله الله مخفی در صم خواهم که بر شما عرض نمایم شاه را در حافیت شاه ولایت اعلام نموده در بیکت که مادر عراقی شینیم که تو در کلمه علی
 ولی است بخت و نزاع داری آخر تو هم در کلمه لاکه لاله الله بخت داشتی از استماع آن کلام لطافت نظام حاضر نام بر جامی خندیدند حضرت غیرت
 خوانده مجلس خطبایان غنی ساخته و در تاریخ حیدر التیسر مطرو است که شاه قاسم در زمان فرخنده نشان خان مغز سلطان حسین میرزا از طرف
 بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالی شان بکریم و عظیم خدام ذوی الاحشاش مبالغه فرمودند و میرزا بیکت است ارادت در در پیش
 زده همواره از باطن سیادت میانشان آفتاب نور سعادت میزدند و بعد از آنکه میرزا بیکت داعی حق استیک اجابت گفته وفات یافت شاه
 بر وفق حدیث حب الوطن من الایمان بصوب عراق شافت و در ولایت رکن کشته هر تو لطف و احسانش بر بجنات ساکنان آنجا نموده است
 و چون شاه دین پناه لوی کوشانی بر فراخت آنجا را کاین می مشول مراحم بیدین کرد و اینده از سایر سادات عالم بزرگوار و تمام شیخ
 ساخت و شاه قاسم در دولت ابد انصال در کمال فراغ بال اوقات خجسته ساعات میکند زین تا در شهر کسند نهضت و دستا و یک نه ای
 یا اینها انفس المطمئنه رکبوش پوشش شنید و متوجه ریاض قدس گردید و شیخ الفاضل الموقد الکامل شیخ البدر محمد بن محمد بن علی بن ابی طالب
 القاسمی از نجفی قدس ستره اعظم و فضل و کمال خلقای حضرت سینه محمد نور بخش است که جمیع سلسله نور خشیه بلکه تمام سلسله فایده بیدار بیدار
 کافه سلسله صوفیه بوجود او افتخار کند بکند در شرح بعضی از ابیات کلامش باز ذکر سلسله شریفه خود نموده و گفت که چون بگرد دایره وجود کمال
 وادی زمانه است سلسله او بفرشد ذکر سلسله الذبب نمودن که چون در بسرخ از جبهه شما پاک است این غیر حقیر بجز عنایت و است
 الهی دست انعام در آورده با علی مراتب کمال که لایق استند خود بوده رسیده است مناسب نمود تا ذکر اولی باشد بلکه این
 فقیر محمد بن محمد بن علی بن ابی طالب است و امیر حضرت سینه محمد نور بخش و آنحضرت مرید شیخ علا الدوله سمنانی است و آنحضرت مرید شیخ
 نور الدین عبد الرحمن سمرقانی است و آنحضرت مرید شیخ احمد ذاکر جوزقانی است و آنحضرت مرید شیخ علی بن ابی طالب است و آنحضرت مرید شیخ
 نجم الدین کبر است و آنحضرت مرید شیخ عمار بن یاسر بدلیست و آنحضرت مرید شیخ ابو نجیب سرور دین است و آنحضرت مرید شیخ احمد غزالی است
 و آنحضرت مرید شیخ ابو بکر نساج است و آنحضرت مرید شیخ ابوالقاسم کراکین است و آنحضرت مرید شیخ عثمان مغز است و آنحضرت مرید شیخ ابو علی
 کاتب است و آنحضرت مرید شیخ ابو علی او دبار است و آنحضرت مرید شیخ جابجیت است و آنحضرت مرید شیخ سری سخی است و آنحضرت مرید
 شیخ معروف کوفی است و آنحضرت مرید حضرت امام علی بن موسی الرضا است و آنحضرت مرید حضرت امام موسی کاظم است و آنحضرت
 مرید حضرت امام جعفر صادق است و آنحضرت مرید حضرت امام محمد باقر است و آنحضرت مرید حضرت امام زین العابدین است و آنحضرت مرید حضرت
 امام حسین شهید است و آنحضرت مرید امام اولیا علی مرتضی است و آنحضرت مرید خاتم الانبیا محمد مصطفی است صلوات الله و سلامه علیه و آله
 و جمیع سوار سوار سینه که حضرت سینه مرید حضرت سینه مرید حضرت سینه مرید حضرت سینه مرید حضرت سینه مرید حضرت سینه مرید حضرت سینه
 گرفته سوار سوار سینه از بعضی ثقات شنیده شد که هر گاه خدمت علامه دوانی بزیارت جناب شیخ میر تقی میر تقی میر تقی میر تقی میر تقی میر تقی میر تقی میر تقی
 قال آنرا بر داشته چشم روی خود میباید و بعد از آن متوجه سلام شیخ میگردد و با آنجناب طریقه صحبت میزند و قاضی میر حسین زیدی
 و بعضی کتابات که خدمت شیخ نوشته و ترفیع نور بار این بجهت او نموده که حضرت ارشاد پناه آینه سعادت است که گویند و ولایت آنحضرت
 ولایت واقف خدایان با سوت عارفان با همت صاحب قیامت انصاف لایق است از هر حال جبروت مجاور بر نازل و کلام

کتابت

کتابت

<p>ای بیکان نهاده بر همان داد و عوث زمانه شیخ محمد که ذات آن انگوه محال است شب نورانی خست حیا و از چه کند جامه را تصدیق مطلق تو بجدی همین است ماه مسافر از سر خوان تو تو شو کردن برای آنه بسجبت از نجوم سلطان توفی که ملک قدرت است بر حاصل دو کون فی پشت است خلد است خاتمه اگر حاش کلین رضوان برای رونقن با بگاه تو در ساختی همی بنظر من قلبشان زین شعر گفته نمودن آن غرض کاد من افقاده بگویی که از غری ناید بچیشان بجز از غیب مردمان بود از دم فرشته علوم کتابش بادا با اختیار تو موقوف سیرت و از جلاصانین او شرح کتاب</p>	<p>در سلک نظم کشیده قصیده بایخته جلال تو اوتاد همیشین التورفی السواد یقین شد مرا یقین شد در ادوات تو سید و شرحین کوش فلک از حلقه ذکر تو بر خطین قوت قینیه که بود صدق یقین تخ است در مذاق طعم حکمین در وی ظهور جبهه مجموع عابدین شام سیاه چرده تراهندوی آبجیات من که بطلت شده من وین طرفه ترک خلد بر نیست هم در آتش مجاهده ایام از همین در حساب حال خود من چندی چون زیرا که مست بر حکم و داع است بر میخند چو سگ اندر که پستین وانکه ساررقه تا کرده از من تخفیف فعل تا شده از مرکزین در رفته شوکت دهره منین</p>	<p>بود در شرح شیخ این قصیده لطیف بر سمت اقتدار تو اقطاب ابر ناده ام چو مردم چشم شاه پیش نزدیشان مذمت و لایب کلام ضر جهان ز حوزه علم تو با صدا نطقت مغربی که بود در اول شایش منگوشد ز شکر نطق تو کجا بجوی پیش رخ تو سجده بوجی بود که است روز سفید چهره ترا جا کرد و مطیع شرف تو در باس خط آنس که دید شد طرفه تر ز خلد برین خاتمه در پویه که از مردمان که بوده ام وین پرورد از شعر تو طبع آید خواهم که لاله وار بر ابرم از برین فریاد زین بسع صفتی که گوی از کانیات چه بدست هر طرفه سوزید فوق تا که کند سطح است چندان شمار سبوح و تحمیت کند</p>	<p>که طای شاعران و شاعر طایان در خشت استان تو ایامین هم چون محمد آمده بسدایان من در خلعت سیاه یا کونتره بسین کامد سیاه دل ز خفا چو مشک چین کز قول او حقایق شایسته بسین در خرمن عطای تو خدیشد نو بسین در رفته شباب کشد که هر عین خاقان توفی که ملک تو کردید کون کاهی که بر سماع بر افشانی استین ان شا را دخلو اسلام و استین چار و بسته است ز هر کان جورین اینک دلیل به نشان زردی چینی من زید مطلقه مقیده بان و کنا شراز شیر خشمم آن کردید و غیرین ماریب که کنده با دز سر خمین اکنون بر یووه که اسیرم ز کین ما و با قدر تو قایم شبات این</p>
---	---	---	--

کلیش از بر طویشان و ستمگان او شاه مدعی عدالت ممتاز است و با آنکه بسیار از فضلها مانند قاضی حسین زیدی و شاه تاج ای
و اعی شرح بر آن نوشته اند اما شرح جناب شیخ را بر آنجا ترجیح بنیابت ظاهر است در وقتی که جناب شیخ با تمام آن شرح موقی که تئو از
ملا جامی بمرات فرستاده بود و ملا جامی این با عیرالصدور آب کتابت فرشته بجدت شیخ ارسال نمود و با عینه ای فقر تو نور بخش از باب
ارباب نیاز خرم ز بهار خاطر کلمش از بیکه نظری بر من تسلیم انداز شاید که بر مریه حقیقت ز مجاز و مشهور است که چون حضرت
شاه اسمعیل انارالله بر آنه متخیر ولایت فارس شیراز نمودند قصد زیارت جناب شیخ فرمودند و بعد از ملاقات از جناب شیخ سوال نمودند
که چرا با اس سیاه را اختیار نموده ای شیخ فرمودند که جهت تفریح حضرت امام حسین حضرت شاه فرمودند که تفریح ایشان قرار یافته که در سالی
روزی شش منیت شیخ گفت مردم خلط کرده اند تفریح آنحضرت تا در مرقیایت باقیست و از شیخ ابوالقاسم بصیر ندره حضرت شیخ منقول است
که حضرت شیخ چون مرجع طوائف المومنین بود اجرم هرگاه چندی در سلک مریدان او در میآمد و او را فقهی روی میداد شیخ با او میگفت
که مذیب شافعی اختیار باید کرد تا ترا فوجات حاصل شود چون از مذیب حنفی مذیب شافعی انتقال نموده در آن حالت نیز مایست و فایده
مندی او را از مذیب شافعی مذیب شیعه انتقال نموده با او میگفت که جماعتی از درویشان که در سلوک کمال یافته اند از این مسل اند و بنا بر صحت
ماتر ایکیا را مذیبی که داشتی باینذیب انتقال فرمودی بعد اتوی اوله ایمان شیخ بزرگوار زوایرین همین خاک است که جذ بندگوار تو زنده
مرقده در دار الملک شیراز با اوجیت داشته و او را الزایل ایمان میدهند و از کاتبانی که میان ایشان ایرکشته حقیقت حال شیخ نیز عیان
طوره دارد در مقام شرح این بیت کلمش را گرفته شعر زهر سایه که اول گشت حاصل کج شیدی و دیگر مقابل اظهار موالات شاه
ولایت برود جا کل نموده و گفته منی خیا نچه از سیر و در خورشید حقیقت حضرت سالت در نقاط دعوات ارفع از جانب مشرق نیست
از هر نقطه سایه و تعیین کاملی ظهور یافته بود با بزبان آنحضرت که وقت استر بود رسید و سایه پنهان شد چون آن خورشید از پشت او گذشت
و روی بجانب انخطاط در مقابل شخصی از اشخاص منسبنا علیه السلام بنشین و شخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دایره در مقابل معاذی
از نقاط غربی ایستد می باشد اما آنکه نسبت با زنده حضرت در ماکت علمتی در دعوات نبوت که بنا به مشرق تصویر نموده شد هیچ نبی مرل

کلیش

از حضرت عیسی علیه السلام او رب نیست که ایقانه ایستائیم بعین ابن مریم فانه لیس یبغی و یکنه بنی یعنی نبی که داعی
 خلق کن باشد که جبارت از نبی هر سل است و از جانب مغرب که طرف ولایت تصور نموده شده اظهور ستر ولایت علی مرتضی گشت
 و حضرت رسالت فرمود که ان علیاً مینه و انما ینته و هو ولی کل مؤمن و انما انا افاض علی انزل القرآن و علی
 یقاتل علی تاویل القرآن و انما قال سلاجه بکر کتبه و کتبه علی مؤلفه العبدی و انما انا مبدیة العلم و علی بابها
 فمن اراد العلم فلیات الباب انما انا و علی من شجرة واحدة و الناس من اشیاء و شجرة واحدة و انما قدمت الحکمة
 علی عشرة اجزاء فاعطی علی ثلثه و الناس جزء و انما اوحی من امن فی وصایایه بولایة علی بن ابی طالب فمن
 نولاه فقد نولانی و من نولانی فقد نولانی الله و انما الما اسر به لیکلة المخرج فاجتبع علی الایمان و انما
 فآوحی الله تعالی الی سیدکم یا محمد بماذا بعثتم قالوا الی اسلامه ما یحکم بماذا بعثتم فقالوا بعثنا
 علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقران نبوتک و الولاية لعلی ابن ابی طالب علیه السلام و در پس بر آنکه علی علیه السلام
 مبدی ستر ولایت است که سلسله جمیع کائنات و الی الله علی بن ابی طالب میرسد و از او حضرت رسالت اشغال مبادی بشر و الی
 جلوی سلوک طریق حق ماید قدم نبی بر شاه لافقی شاهی که از بلندی قدش خیزد و ایزد بهل اقی و بتا کیدان برکت ملک خرد
 مطلق است شان قمر حله با کرده اقد و صف کمال است سلونی و لکشف کس را نبوده عرفانه این بعد نبی پس بر این
 در مقابل عدلیت و مصدق یعنی آنکه چنانچه در میان انبیا علیه السلام با الوهیت موجبی غیر عیسی قابل شده اند چنانچه در میان و الی و الی
 بالوهیت غیر شاه ولایت قابل شده اند دیگر آنکه چنانچه در قرآن کریم مذکور است عیسی میفرماید که قوله و انتم کونوا بنا تا کلون و بنا
 ندخیر و نذیر یقونکم از شغاف مرویت که مرتضی میفرموند که اگر ترسید می که شما حضرت پیغمبر کافر شوید بخار شما میزوم با آنچه
 خورده اید و هر چه در خانه ذخیره کرده اید و از اینجا قس سایر دنیا و باقی انبیا علیه السلام عیسی و مناسبت چنانچه تحقق میکند و چون اجازه تکمیل
 یستحق بود بخش شیخ بزرگوار داده مشتمل بر بیان مرتبه فضل و کمال تخلصه ارباب ذوق و حال است لاجرم در مقام بندگانی اشغال نموده
 میگوید که حضرت شیخ در ذیل بیان نسبت ارادت خود از شرح کلمش گفته که طریق اکابر طریقت که مرشدان کاملند نیست که چون مرید با خلاص
 بخدمت و غفلت و صحبت و خلوت که ارکان اربعه طریقت است تربیت فرمودند و امر به کمالی که لایق و در حوز استعداده نظری خود
 رسید و میخواستند که با اشاره الهی او را بدعوت خلق و ارشاد مشغول سازند البته اجازت ارشاد که لایق کمال او باشد حجت او میبندد تا طالبان
 قابل بدانند که دعوت و ارشاد او با اشاره الهی امر کمالی است نه آنکه مانند شیخان متضلع نبوی نفس و حجت حیا بخواد که خود را شیخی سازد و
 مریدان و تابان مابیند و فقیر شازده سال خدمت آنحضرت بود و با مرشدان کاهن بخدمت کاهن بخلوت و غفلت اشغال نموده
 و سه اجازت ارشاد بحسب تفاوت احوال معنوی که دست میداد به نوبت حقه فقیر نوشته اند سواد اجازت ارشاد که در نوبت آخر نوشته
 بودند حقه تمیز و تبرک بمناسب مصلحت ایراد کرده میشود و آن نسبت بسبب انما الرحمن الرحیم کمال اولیا و فحول علما و شامیر محتقان عرفان و عظیم سلیمان
 و امر او طالبان و قاطلان و خواص و عوام و جنود است حضرت یسایان نام او صلوات الله علیه معاده معوقه المرشدین و محبة الکاملین را بعد
 سلام اعلام میدود که حامل جناب تجلی بقدوة الحاشیین عجمه الواصلین بقدوة المحققین خلاصه العیال الراشحین نقیة الاولیا المرشدین غیر
 الکاملین و زنده جانی شیخ محمد کسلانی دام الله برکات تحقیقاته و کماله در عنوان شباب بعد از کتاب علوم صورتی سبب حاد و الهی
 بصحبت این فقیر رسیده و بشریت توبه و انما بر شرف شد و تلقین ذکر رضی گرفت و شریک خدمت و غفلت و خلوت و صحبت چنانچه
 و طبیعت ارباب طریقت است معنی آشته و نتایج شرفیه انقیاد مقبوله از اطوار سبط علیه و انوار متوهمة عبیه و مکاشفات و مجاہدات
 و معاینات و تحقیقات ثاری افعالی و شعاع و ذاتی و سیران و طیران در عالم طبیعت ملکوتی و جبروتی بسبب ربوبیه و الهیه و سرمدیه
 و شکر از شراب بکار شراب ظهور و عالم نور و فانی الله و بقا با الله و مطریت کلمت و معرفت حقایق توحید علمی و عیانی و اشغاف
 بجمیع اسما و صفات الهی بطور پیوسته از ایمان و اعلان کامل و مرشدان مکمل شد و در صحبت این فقیر تربیت سالکان قیام نموده
 و قیامت غیره فرموده ولایت وی از اطوار و انوار و مکاشفات و تحقیقات بنا لکان امتی نبوده و چون حضرت الله تعالی این دولت
 عظمی و سعادت کبری و یراکرامت فرمود با اشاره الهی فرزند مشار الیه را اجازت فرمودیم که بندگان خدا را بخدمت و دلالت
 کند و توبه طالبان بهجت قاطلان قبول نماید و تلقین ذکر قوی غنی مشروط بشرطی که در صحبت دیده و دانسته و با معینات مستنده خود بر آن

مواظبت نمودند و در بعضی بنشینند و سناها را با بعضی بنشینند و علوم شرعی از فقه و حدیث و تفسیر و تصوف و غیره که نسبت خود را در آن
 باین فخر دست کرده است نقل کند پس بچنان آنکه ویرا در کلمات مذکوره را نسخ و متدین در نه صحبت شریفه در پنجم شماره و انکاس
 تقریر کرده و برادر جمع ابوابی قبول نمایند و هر کس از طالبان حج قایلان که واجبه توبه و بیعت داشته باشد دست او را دست این فخر داشته
 با او بیعت و انابت کنند و ملازمت صحبت و خدمت و قبول اضیحت و در اکبریت احمد و کبیر اعظم تصور نموده هیچ خلاصی از جهالت معاصی
 و مشر حصول کلمات نامتأیی و قرب سیر اوقات حضرت الهی داشته و طبعه آنکه شاد را لید دعوت و تربیت و شفقت و نصیحت از بندگان حق دروغ
 نذارد و پیوسته و طایفه ریاضات و مجاهدات دارد و اوقات مولف دارد و در جمع اوقات ابواب قواعد شریعت و آداب طریقت چنانچه
 دیده است مرعی داشته در شب و شبان و قیام آن فرود کند از حضرت الهی جمیع مرتبه محمد را بواسطه متابعت و بیعت کمال اولیا و اولاد
 عرفا که در شان حقیقی محمد مصطفی و حضرت مرتضی علی انداز جو بسطنه شانی و وسواس شیطانی برنمانیده بکلمات معنوی رساناد و مرشدان
 کامل و کاملان مکمل را در بیان سبیل با بر جاده شریعت و سبیل طریقت را نسخ و مستقیم دارد و بجز کمال اولیا من الاقطاب و الاوزان است
 سبب است تا اینجایی زیاد و کم سواد آن اجازت است جناب شیخ بعد از وفات سید محمد نور بخش در شیراز محل اقامت اخذ تخریب از اهل
 کشف از او من تربیت شرح خواسته و خانقاه عالی موسوم بحانقاه نوزیه در آنجا ساخته و خلوتخانه آن تربیت داده و همه ساله با اتفاق جمعی
 دست ارادت و انابت با داده بودند با بعضیات قیام و اقدام نمودند و سلاطین زمان او رقبات نفیسه بر آن وقف نموده و تولد آنرا
 بجناب شیخ و اولاد او بجا داشتند تفویض نموده اند و قبر نور شیخ هم در آن بقعه است و چنانکه از تصدیقه ملائکه نیز مفهوم شد جناب شیخ گاهی
 فکر فطری میفرموده اند و اسیری تلقض نموده ملند و دیوان او مشهور و شطری از اشار او در شانی شرح گلشن باز مذکور است و فاش شیخ در

شیخ المرشد العارف المعروف محمد و الاصل حاجی محمد انجوشانی نسبت ارادت او بجهاد
 و اسطه حضرت امیر سید علی همدانی نورانته مرقد میرسد چه جناب شیخ از خلفای شیخ شاه علی اسفزاری اند و شیخ شاه علی از خلفای شایب الدین
 عبد الله برزنجی بودی شدت که مدعی خلافت خواجه اسحق ختلافیت که او خلیفه سید علی هدایت و الحال مریدان سید عبد الله
 در خراسان صوفیه میگویند و مریدان سید محمد نور بخش را که با اتفاق خلیفه خواجه اسحق بودند نور بخش سید میخوانند و میان مریدان این دو طایفه در میان
 و فقی خلافت سید عبد الله مناقشه بسیار است جناب محمد و مراد اول حال و قبل از رسیدن بدرجه تکمیل و اکمال چندگاه در بهرت تحصیل علم
 بسر میرده اند و در آن ایام باصناف ریاضات و انواع عبادات اوقات محبت ساعتها صرف میکردانند تا آنکه بعد از چند سال شیخ
 شاه علی را در واقعه دیدند که آن واقعه مشهور بوده توجیه او بجانب ایشان بنابر آن از مقام صدق شوق قدم ارادت بر گرفته همان توجیه
 بجانب اسفزاریان فقه و ملازمت شیخ شاه علی را در یافته و با بجهاد جناب شیخ از اولیای کبار و مولیان اهل بیت طهارت روایت که
 که چون جناب شیخ همواره مجلس شریف خود را بزرگ مناقب حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود و میگردانیدند و از محبت معاندان نمی اندیشیدند
 لا جرم جمعی از ساسان صفای خراسان عیالیه شطرنج عنادی را او میبختند و قوتی قتل او را در خاطر خود مقرر میساختند تا یکی از عوام کافران
 بکوشش اصل نام که در بهرت شیخ الاسلام نام داشت خبر رسانیدند که شیخ حاجی محمد انجوشانی بنا بر ندیسی که میدانی رساله اعلام الهدی را که
 از تالیفات شیخ شهاب الدین سهروردیست در مجلس خود میخواند و محل بعضی از کلمات آن بر وفق مقاصد شیعه مینماید و مصلال مردم میکند بنا
 بر این شیخ الاسلام حکم نموده تا اولیای اهل خراسان او را از جویشان بهرت بزدند و او در نظر شیخ الاسلام در آورند و چون آن مرد بر بنام قبول
 بعد از دست اهل بیت رسول و مجازان اولاد قبول مجبول و منظور بود شیخ بزرگوار را انابت و انبای بسیار نموده گفت هر ساله اعلام الهدی را
 در مجلس درس خود میخوانی و ترجمه آن را مردم میخوانی و بسیار از طریق اهل سنت بر میگردانی شیخ در جواب گفت هرگاه چنین تعقیفی از چنان
 بزرگی در عالم مشهور شده باشد و هرگز کسی از علمای اهل سنت طغنی بر مصنف آن نموده باشد و حکم بوضع و شستن آن رساله نظر نموده
 پس بر خواننده آن هر آنچه مواظده و تقریر توجیه شود شیخ الاسلام گفت شیخ شهاب الدین آن رساله بجا بارت عربی الیف نموده و عوام اهل سنت
 نمیخوانند که در خواص بعضی کلمات او را که نظایر مخالف اهل سنت است تاویل میکنند و در آن چندان غنده نیست اما منب تا این بسیار است
 که ظاهر ترجمه آن را بر خراسان و مردم سبیل اعتقادیکه با تو دارند آنرا باور میدهند و همان طریقه را حق مینماید از تصدیقه اهل سنت که شیخ
 بروی رازی که از کار بهرت و طبعه شیخ الاسلام و معتقد شیخ بزرگوار بود شفاعت شیخ نمود و او را البصه جیله از کشته سخن غلام فرمود
 شعر قتل این سید بشیر تو قدر میبوی در زنده باز اول بر حیم تو تعصیر نمود آورده اند چون جناب شیخ از شیخ الاسلام مذکورند

شیخ

توضیح

خاطر شده از هرات بیرون آمد و در هرات می آمد و در میان آنجا با دو چار شد و پرسید که معاطه تو با شیخ را سلام می کنی یا نه
 میروی جناب شیخ در جواب گفت میروم من ساقی بجم ساریه میباشم و گویند که او شیخ از آن ساقی معصوم عبداللوی
 شاه اسمعیل بود اما راسته بر آنکه که بعد از آنکه مدتی شیخ الاسلام بنیازه عجب جفا نوشت سوخته کردید و بجزای اعمال خود رسیدید
 شیخ در زمان عبیدخان لوزبک در بلده خوارزم وفات یافت در سنه ثمان و شصت و هشتاد و هشت شیخ الفاضل العارف اللوحی عماد
 الدین فضل الله المشهدی قدس سره شاه مبارک بن پسر و ارانسان استعداده ولایت های سعادت انجمنی قضای بلایت و ارشاد بود و بعد از
 علوم ظاهری در عشق و ایم جوانی بخدمت محمد دوم اعظم شیخ حاجی محمد جویشانی رسیده و در آنک زمان بی مرتبه عالیله نقل اولیا وصل کردید
 بعضی از متفکران این دایه او را قرین شیخ محمد الدین بغدادی میدانند و بعضی از او افضل و کمال میانه کارند و از لطایف اتفاقات آنکند و در
 این دو عارف عالمی مقام در احوال ظاهری نیز مواظقت تمام است تا آنکه هر یک از ایشان محبوب شیخ خود بوده اند و پیش از شیخ خود
 نموده اند و هر یک از ایشان لباس اهل ظهیر پوشیده و در مصاحبت طوک و امر و نصیحت ایشان بیکوشیدند و هر یک از این دو جوانی
 سلطانی شربت شادوت و سعادت جاودانی نوشیدند و چون محلی از احوال اتفاقات نشا به از اوج شهود از آنجا که پسر او شیخ حاجی
 جت او نوشته ظاهر بود نقل او را در مقام مناسب نمود و صورت اجازه بعد از تقدیم حمد الهی و درود حضرت رسالت شریفی است پرشده
 نماید که در هر زمانی چه سبحانه را در روی زمین بندگانی اند که بفرهنگت توفیق الهی میوه صفت بر شاخ شجره شانی بر نواختن محبت الهی
 و تابش معرفت نامتناهی پرورش یافته زینت باغ آفرینش و قوت قلب اهل دانش و پیش میزند و باغبان صانع بسیار بر بستان معرفت
 بر سر دست غایت گرفته بنظر نظار کین جهان با کمال ملک علام جلوه میدهند و مقصود از اینج درخت شهود وجود فایض بچوایشان
 و برکت متابعت نبوی ایشان نیز از لغت لولاک لما خلقت الافلاك حصه بهره دارند چنانکه از حدیث نبوی معلوم میشود که ما و امیکه کنی از
 ایشان باشد قوام عالم باشد و اگر هیچکس از ایشان نباشد قیامت قائم کرد و در این عصر و زمان بتایه حضرت نشان که یکی از آنان فرزیده
 بلند و الا پسند سالک مسالک شریعت و طریقت واقف مواظقت امر حقیقت مخلف و خاطف غایت مجذوب جوادیت
 المویه من عند الله ابوالوقت اشیر عماد الدین فضل الله مشع الله الهدیین و الطالین بارشاده و برکات تقواه ابن الاجل المحترم خواجه علاء الدین
 علی بن السید الملکرم خواجه کمال الدین نعم الله بر منش آبادی الطوسی است که در مدت آنک بکثر از یکسال بکلیه کمال محقق شده در ایام خیرت
 دوازده شب را طوار سینه ترتیب و تفصیل طی کرده و چون ماه شب چهارده از اوق ولایت کبری طلوع نموده و بجا صفت تجلی آثار و نهاله و
 صفاتیه و ذاتیه مشرف گشته شعرا آتش او را سوخته بمرنگ خود من چسبیده کاین رخ اروضه قد شعرا زبس که آن کار همی گریستن
 کنار بگرفت بوی یاورا که بوی طین بجز تجلیات ذات که در جدول لغوت مجاری صفت جریان نموده و چندان تعلق باطلاق و اول
 و ولایات و حقایق و نهایت و مقامات عالیات تحقیق شد که اشرف الارض بنور برینا و در فرست قلیل بعون ملک عبید اسفارا به
 دست داده و آنقدر از اصناف شهودیات روی نموده که قل لو کان البحر مذاقا لیکلنای ربه لنعین البحر قبل ان
 یتفقد کلک و یجی و لو جینا بملکة مذلک تطیق آفاق انفس منیرة از آیه است و لو لم انا اننا فی الافاق و لولا انفسنا لم یحقق بین
 یتبین کلمة الحق بر خور داری یافته بر روزگار کنش که انحنی شایسته عیان مشرف شده که من ملت سردی بر درون جهان
 او میزنند و نظایر سعادت و قرب حضرت عزت بر بام او خوانند و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذی
 الفضل العظیم در تاریخ او اسطذیقته احرام شمس و تسعین و ثمانه که در ویشان ایشان بزایرت استانه ملائک و گمانه
 حضرت سلطان طریقت و برهان حقیقت قلب الاقطاب و النور الاعظم لاولی الالباب شاهباز سبک سیر سلطان ابوسعید بلخانی
 قدس سره الله با سزاه بمهبت مبارک سرافراز شده بود و از عالم غیب بی عیب تخرج و کنایت بشارت و بشارت بشارت کتابت احادیث
 او شاد و ای قرینه سر ملینه صاحب تکمیل بر سبیل صیقل حاصل شد و کتابت آن باعجاز و بلاغ الکتاب جلایا بلفاظ عربی شده بود و بعضی از مخالفان
 لازم آنکه در آنجا نوازه رفیع مرتبه عالی منجبت که افعال امر ایشان بر این خادم در ویشان لازم است استعداده عاقل نموده که اگر بفارسی
 معصومین این مکتوب مرقوم کرده و در غروب خواهد بود هشتال امر ایشان از امره بعد از عمری انجمنی در مسکن تحریر و خیر تقریر آمد شعرا عددی که
 نیمان لنا ان ذکره هو السلسله کوقته بتحقق شعرا لها من شرح شوقش دومی که کسی بودی که باور داشتی اما چنانچه
 تلمار خواهد یافت از پرده الفاظ المعانی نیز معرفت آن بر بندگان نخواهد یافت که اولیانی تحت قبایلی لایم فرغم عزیزی عزیزت خداوند جنتی

کشف نیند و بلکه عبارت و اشارت به دم و کافه و قلم هم نیست شعر کاذربین روز کارنا فرجام جام خلعت و سیاه بزم
 اما در باب معانی در خط و تشریح جانی از زبان بی زبانی بسجده معانی ادراک این مژغنه ای میکنند ای ایران باقی بر آید کستان خوشتر از چیزی
 این کوره کستان جنب رنگ و دارد و دولت کثیر البرکات اولی غایت حلیم شمارید و حکمی دل جان خود محبت او سپارید و دست بر عیان
 جت دوام این که است بر آید مشهور طایر ایوان لاهوتی و است میل کلزارناستی و است ماورای جسم و جان شایسته
 او از آن مرغان باغ لامکانست شاهبازان جهان صید و بند پاکبازان جمله در قید و بند ای خوش آنز عیبه پرویز و نژاد خرم قازقی
 رازاد شاکسته بالکان بروی تند قاصد از زیر آید مرغ بلند دروی ویز غنما بازان شوند که چه چند اند شهبازان شوند بار
 محرم تر از وی گوئی ای درینا فافله از وی بی وصف از آن کردم که شاید برند پیش از آن که قوت آن حسرت خوردند بعد
 الاستحاره من نند و الاستحاره من روح اولیا ائمه و تمال امیرضی ایخادم حقیر غیر نیز بافت او با و متابعت اصیفا فزنده از جمله شادانیا
 اجازه کرده بعقول توبه طالبان و تلقین ذکر از جانب جلوس و اجلاس صادقان و عمل مشکلات و تغییر واقعات عاشقان تربیت مریدان و
 مشافان حرقه طریقت پوشانیده شد و اولایقصرین مردمان است و بجزقه کجیل و اجازت کرده شد ما لباس حرقه طریقت بر کس که در راه است
 باشد خورش کند و داده شد عمامه و طایفه و مصنی مسواک و اذن کرده شد بر اندن مقراض بر فرق طلقان قابل طریقت یعنی نشان کردن
 موی ایشان و تعویض کرده شد بدو جمیع موریکه در طریقت مشایخ سلسله شریفه تعلق از من العلیل و الکثیر و الثقیه و الطیور و اجازه نامه عامه
 کامله من عزیز تقیید و تمال اتانید و وصیت کرده شد با تعظیم لامر ائمه و اشفقه علی خلق ائمه و بکبرت صلوات بر روح حضرت رسالت و جمیع
 و اولیا علیهم السلام در اوقات و دعای برای ارواح مشایخ و علمای ائمه ایمان سلسله خصوصاً بتقوی ائمه و عبادت فی الشراه و الهضاره و رعایه
 آداب المشایخ و طریقتیم امید و اگر کم باریتعالی آنچه او را در مقام قلبیت ثابت کردند و ممکن از بر خود واری از فیض خاص و عام او از زانی
 و برکت سلسله او را موند و فخر کرد اند اللهم شیک علی نوح الاستقامه و احدنا من موجبات التذاتة يوم القيمة و صلی الله علی محمد و آله
 جناب شیخ بزرگوار با وجود مصاحبت اهل روزگار و فراوات صید و شکار کاهی غزال حیالی و ادر قید شعور میآوردند و بتالیف بعضی سبایل
 التغات میفرمودند و از جمله بیانات شریفه ایشان شرحیست بغایت نفیس و گرامی بر رساله لواج عبد الرحمن جامی که همان شرح طریقه صفت
 قبیح نموده و بعد از شرح هر رباعی لواج رباعی بر آنتمثال از نیک طبع و فاد خود ایراد نموده و از آنجمله این رباعی مذکور میشود و آنچه بر در که دوست
 تقدیر جهان بس که در دست چو دهن نام در مان بس که بی در روز در عشق آن کشتی خاموش که عرض و دمنان بس که شایسته
 شیخ بزرگوار در شور سینه اربع عشر و ستجاه در مشقه مقدمه سخن فون گردید و در همان زودی شبیک خان سردرگر کار نهاد و بیست و بیست و بیست
 شاه اسمعیل صفوی نمانده بر نامه جان او خاتم مرشدین طریق هدانی شیخ کمال الدین حسین خوارزمی از مشایخ قران سلسله علییه همدانیه
 بوده و ظاهر اجداد کسی این بیاطافه که ام مقام عالی او ترقی نموده و والد او شیخ شهاب الدین حسین از اولاد شیخ بزرگوار بر مان الدین است
 که در اند جان آورده و پدر شیخ در زمان جوانی میرزا بچواندم رفته و در آنجا نامل نموده و جناب شیخ در آنجا تولد نموده اند میرا اوت ایشان مجتهد
 مستقیم شیخ حاجی محمد خوشانی و پیر نظر شیخ عماد الدین فضل الله اشهدی که هر دو از مشایخ صوفیه امامیه بوده اند چنانچه از پیش گذشت محمد
 محمد و در کتاب مقامات شیخ کمال الدین حسین قدس سره نقل کرده که شیخ میفرموده اند که اندر آنوقت که از هزاره شرور جوانی نوسن
 نفس نیاست سرکش بود در میدان هوا و پرسس برادر خویش تیا ختم و بر وادی که قدم نهادیم بنیادش میرسانیم و آخری بناتی و بی نیای
 حاصل و نتیجه آن بر من معلوم شد دست نخل از آن بر فاند م تا بروقت مردی آمدند رسیدیم که از اقا و ایل علوم و فائز در خاطر داشت
 و او را تبریز و کسب قابلیت و شرف علم و عالم بر عالم و عالمان تجسس علم مایل که درینده مختصری از قواعد با حاشی قابل اعت شغل
 من کردانید که مقلی بر خط و ضبط آن اهتمام و سلی تمام میفرودم و لیکن هر چند روز در احوال اعمال این استاد عالم مختصر و مختصر کرده مشاهده
 و آن عمل عالی و اولاد و نوایس عاری یافته شد خاطر از این شیوه و شاعر فنی بود از این شیره انکار عبرتی پدید گشته با استاد علم که در
 تحصیل علم را خاصیت اینست که شاد شامست و نتیجه اش اینست که در شامست از عاری بودن بهتر است زیرا که این چنین علمی
 عرضی است که اینچه با صد عرض که سبب داده فاسد چندین هزار عرض است و باطن کبان نخبه سلک است و چون معلوم شد که شیخ
 علم اعمال است و نتیجه اعمال قرب وصال حضرت ذوالجلال است چه طریق عبادت و شش با کمال مشاهده پاکبازان در رسم بلند بر آن
 پیش گیرم و حجت بسوی خدا و رسول خاتم و طلب حق طی منازل میانجامد حاصل و صراحت کرده من بعد استخافه علم کدنی از هر

کتابخانه
 مجلس ششم

ریاضات کنم که تنگ عشق اگر بفرستم نیز که الهوت مرا فرو برد و قد وقع ابره علی ائمه فتورشان میکرد و اگر موج لطف باطل غایب
اندازد خدفاز و ذم عیال نشان من کرده چون آتش محبت در منم شمر آنخت و از حقایق طلب باطنم نوری بخت مادی تو حق
رفیق را هم شده جمیع اساس مل و خیل خیال را با مال قدم محبت بهال ساخته اوراق فارق حال را در هم آوریده پرکار صفت چند
بگردول ریش خود میکردیم و بکوش پوشش الهامات ناشیده میشدیم و دیده صد غراب سب نامیده و ابابا شاره نظالی آثار رحمة آینه
میدیدیم و بشام جان نجات گلستان فروغ و یگان و جبهه نعیم میشدیم و استاد علم ازلذات اینحال خیر و از اعمال و صفاتی باطن
بی اثر بود و هر لحظه بجان شفقت زبان بلام نصح آئین میراند و بدلائل مرآت معقول و متقول را با فنون و وسوسه بر نقد جواهر عقلی و نقلی
میخواند چون دل سید بجای بکریایل بود و سوسه چرخ ناس را در او تاثیر بود شعر دلی که مایل دلدار باشد عزیز بجز دیده
باشد چنان از غم و قطع نظر کرد که خود هم در میان عیار باشد نصیحت در آغوش چه تاثیر که مجنون در خیال ابر باشد و با کله
آفر چون در طلب در دل اشک نام در زاید و تصاعف کشت و بنماز مای فریضه و فاضل اقدام نمیدود و در کوشای سجد زمانی متروی میبود
و یکس سبب استیام و مناسبت بشریت بیارن سابق گاه گاه لایق میکشید و بجای ایشان ایش گرفته می ششم که روزی در بر من نشاند
جوانی از ولایت خراسان آمده بود و از هر طرف حکایتی میگفت و در لطایف از کلامش فصاحت و بلاغت میگفت تا گاه اراده رت
ابساد زبان بیانش را با این حکایت بر کشاده گفت آن آغاز کرد که ولایت ابورد عبور کردم عجیبی جو آنخت مکت شاعر را دیدم که در
ولایت در او سید بود و نور ارشاد و هدایت از جبین او بود او از کسپین پادشاهان در ملک جان جهان آدیسان تسلط و تصرف
تمام است اگر بسال خورد است بخلوشان بزرگست و او را بنام شیخ عماد الدین فضل الله میخوانند و این ولایت و ارشاد او و اولاد
پیرم شد در و از ده شبانه روز غیر شده است شیخ فرزند کد این سخن او را ملاحظی بود از غیب و ثانی لاریب که از بطلای حادثه ام غناه
آورد و از کشتی که مرا بر آه آورد و باغ نفس بس بود جانسوز که بر پیش نهان و زید و یکبار از محبت را بر فروخت و حسن و خاشاک
علائق و عیاق را بیکشده بر حوت شهر آمد از سوش سینی آتش دل بر فروخت برقی از کوش محبت و عالم جاز است حوت از تیر
این حکایت نغمه ستانده در اختیار از نهادم بر آمد و دود آه از ناله جانسوز بر آمد و از شوق جانان نابل سوزان چشم گریان غمخیز
بر زبان آمد ریاضت جانانم تو ترک سرفکسم کرد و زود بود خود کند خفا سسم کرد از بهستی خود قطع نظر خفا سسم کرد و از کوش
نیستی سرفخو هم کرد آتش با صبح سینه غمنا من حضرت میخشدیم و خاک خسران بر سر میانان میاشدیم و در سوسه نام و تنگ
ویران کرده و تعلقات صورت را بجا کجیا ن کرده و به طلب جنتی آوردیم و قدم محبت در دو کلاط و ریاضت تقوا و از طلاقات کتبا
و اصحاب ظاهری چشم حیرت پوشانیده از بود و با بود گفت و شنود همه خلق دست قدرت افتادیم و دستش کوش را با حاتم بر
در میدان مجاهد میراندم و از احوال ریاضات مشایخ سابق هر چه میشدیم و در کتب از نقل آنحضرت آنچه میدیدیم بخود اندیشه میکردیم
و مرکب محبت را در میدان عیا ختم و فتح کار خویش در محبت ریاضت آن پاکیزان میشناختم و جو خوشش را در بونته مجاهده باطن
مخالفت نفس که با ختم و سینه کشیده راه رفتی بر ملا و محنت ساختم ریاضت آنکه میدان طلاق خوانند سینه هدف تیر بلا ساختیم
هر لحظه هزار بار از شعله شوق در بونته عشق یار بکداختند و چون ل از سوسه بر کنده یکی رو بختی آوردیم لطف او ندی چنانچه باطنم
بجانب خویش گردانید و فو ظاهرم را تیر از نظر غیر پوشانید و ز دیده کوته نظران با کله محبوب و سوسه گردیدند لا جرم همواره به طلب
پیرم شد بر جانب میکشیدم و از آینه هر دو یار از مشایخ کبار استفسار میکردم تا شنیدم که در ولایت بخار شیخ جمال الدین نام عزیز است
که بار ساد خلق مشغول است از خواندم بی توقف به هم میجویر اطله و از آموخته سفر بخار شدیم و حسب التماس منضی برادران چون که در
راه و حار شده بودند منزل ایشان رفقه از طعام ایشان بقدر احتیاج تناول میکردم تا آنرا ن که بخار اریدم و بدر یافت خدمت
شیخ مذکور شاقم و خود را در تحت اراد و فرمان او و خواستم و او را زبوی مشی بناقم و همین طریق در ولایت ما و از انهر هر جا که نام شیخی
و کوشه نشینی صالحی را میشدیم متوقف بجهت او میرسیدیم و از هر فرقی در هر طریق که بودند از جبهه خیمه راه را یا قلم اگر چه خود را
زین و زینت اهل آینه آریتمید اشتند و خود از هم خود را متران اهل حقیقت پسند اشتند و ظاهرشان نیز پسندیده ظاهر میان
بود لیکن چون بظهور بصیرت نفس احوال ایشان میکردم باطن ایشان از اباس طریقت و حقیقت عریان همدا بود و منور و از اسالک طریقت
دور و از حالات حقیقت مجور یا قلم و این اسرار و معنی بر من از مکاشفات اسرار و در و در اوقات که از فضل جوارب حضرت بود

بدر

میگشت و چون از این رکبدر بر حقیقت احوال ایشان اطلاع می یافتیم از صحبتشان سیرت تمام فرزندانتان بسیار میکردم و بعد از آنکه
مشایخ ماوراالنهر و معرفت احوال ایشان چون مشکلات طریق از ایشان برین کثوف و محفل گشت باز بوطن خود که آن خوارزم است آمد
اکثر اوقات در گوشه های مسجد و صومعه و مراقد مشایخ خنزوی بودم و منتظر بشارت غیبی میبودم شبی متوجه عالم غیبی گشتم رخ نیاز بخاک میبود
که مانند قاصدی شخصی آمده گفت که ترا میطلبند من باصل خنثی را امر کرده همراه او روان گشته بجای رسیدم که مردی نماز مشغول بود
این کس که بر سالت آمده بود مراد آنجا باز داشت تا آنروز نماز فارغ شد آنگاه مرا پیشین زد و گفت آنکس که میطلبند غذا بخاک است که
آوردم بعد از آن مرا علم شد که اینم حضرت امام تقیین شایسته آنم مصعب بن امیر المؤمنین علیه السلام اند و حضرت امیر المؤمنین از این کس پرسیدند
که مرید یا حیثیتی من جواب آنحضرت باین مضمون گفتم شعر مرید توام زانکه جانم از مریدی علیک استنادی علیک استنادی آنجا حضرت
امیر خودست مرا گرفته بستم را قبول کردند و انابه فرمودند چون از آن واقعه بافاقم آمدم با خود نوری و حضوری و وجد و سروری یافته نوز شتایق
و در فراق در خود عهد یافتیم و بیشتر از پیشتر ریاضات و مجاهدات میشتافتم از روی درد مندی که گوشه نشینی متفکر و متوجه گشته
بودم که قریب به دو کس پیدا شده یکی پیرو دیگری جوان است مرا گرفته سخت خجاردند خاک از آستین آن بجزو حاضر گشتم در آن اشک گشند
بر خیز و تجدید وضو کرده بیا با آنکه وضو هشتم با ایشان رفته تجدید وضو کرده بان گوشه باز آمدم و چون بجای خود نشستم باز همانجا
حاضر شده مرا مرتجع نشاندند و ذکر لا اله الا الله را بجای ضرب تعلیم و تلقین نمودند و گفتند که خود را با ما زود رسان و لیکن شخص گفتم که کی
و بجای ما را بجای حیاتی چون بجزو باز آمدم تجدید صناعات آنچه هشتم از چیزی و آشفتنی و کشتگی و بیطاعتی دست داده خوانان
و جوان آن اشاره مبرم بوده شبی در گوشه مراری با نذیشه این سعادت انتظار می برده تخریشت بودم مرا عیبی دست داد دیدم که در
در سفرم و در اینحال در نظرم ساری بنیایت عالی پیدا شد و دو کس در بالای آسمان را سیاده بمن میگویند که نزد ما بیا و من متروقم
از آنکه در میانه منازج مسیح راه زنبه نیست چون توانم پیش ایشان فت چون نزدیک آسمان رسیدم ایشان دستار دراز کرده بجای
من گشند و منازج نیز بتابت ایشان مایل شده دست مرا گرفته پیش خود بردند اما این منار بر جانب متحرک گشته یکی او را بیکر من
از ایشان پرسیدم که این منار چه حرکت است و سکون و بیک چیز خواهد بود و سکون او بیک چیز خواهد بود فرمودند الا اله الا الله قطب العوالم فکر
لا اله الا الله را بجای ضرب تمام و مضبوط بکوی تا این منار بجای خود قرار گیرد و بعد از آن معلوم شد مرا که این کس یکی خواجه حضرت علی بن حضرت
محمد و امام عظیم قدس سره امیر و حضرت خواجه خضر ذکر لا اله الا الله را بجای ضرب مرا متعجب کرده فرمودند که این کس را محکم کوی تا منار قرار گیرد
و من گفتن این کس چون بشد و تمام مشغول شد منار بر جای حکم شده قرار گرفت بعد از آنکه از اینحال واقعه حاضر گشتم و ضمیرم این دفعه
پیدا شد که بطرف مرقد و مشهد مطهر در وضو کردم حضرت سلطان الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام بروم و مشایخ ولایت خراسان نیز
التحانایم شاید که عقدای مشکلات از کجا کشاید و از ذکر طبعیان انجانی در مراد وانی بر آید باین غریمت متوجه گشتم امام الهدی و آن عهد
وقت مصطفی و مرتضی امام علی بن موسی الرضا شدم در این سفر و یانه مجذوبی باین سرگشته همراه شده در زمانیکه از نهر چون میگذشتم مردی بهم
آن شد گشتی عرق خواهد شد گشتی بان گفتند که هرگز چیزی داشته باشد از گشتی بیرون اندازد تا گشتی تنگ شود من هر چند در خود محظوم
کردم هیچ چیز یافتیم که بدنیاری در می آید و مگر یک کاروی که بیکدم یاد دردم می آید از آنرا نیز از خود جدا کرده دادم با آنکه ختم و تعقیب
برگشت گشته تا راه طلب عینا ساختم چون بیکجا از علاقی انبار گشتم با در شطه گشتی تا با مباهل نجابت رسانیدم و چون رفتم
با دیه نهادم سر و پا بر بنه طی منازل میگردم تا گاه دو پای من بمرتبه سوده شد که چون میرفت در وقت وضو اول در جوی آب میایدم
که چندان خون از پای من میرفت که رنگ آب جوی آنکثرت خون رنگ خوناب میشد و بعد از تسکین یافتن وضو ساخته نماز مشغول میشدم
و آزار سودگی پای و جراحت آن بمرتبه رسیدم که در هر جا که قدم مینداختم نشان هم عرق خون میشد و جوی شت خاوران که میرفتم بجای
بعقب نظر کردم تا چشم میدیدم که بر زمین نهاده بودم نشان هم عرق خون شده بود بان همراه خود خبر کردم که باز بهیست لا اله الا الله شت
ساعتی تماشا کردن دل مجذوبه را در این کار از محنت غمناک از نسیم شوق و اکن که شکوه کلمات از نشاط و نهار طلب است و خاتمه شت از خافا
شوق و محبت هر شفته که در دشت خاوران عشق تماشایست حسب طالع منون مقال شیخ ابوسید ابونخیرت رباعینده در
دشت خاوران سنگی میت که خون دل دیده در او زکی میت و هیچ زمین هیچ فرسنگی میت که دست خنثی شده است
و میفرمودند که با جان تیرار با خیال چندانکه ممکن بود بیپلوی پای راه بادیه طی کردم چون بروضه حضرت چهار فرسنگ راه مانده پلوی طی

نیز

تیر سوده و مجرد گشت و در ایام وقفه قربان سه روز پیش غمانده بود و من شکسته حال میسر و پا آشفته فرودمانه عینا در این صفت و تخریر
 بازمانده اشتیاق طواف روضه علیه امام الهدی بدو الی تقدیم مصطفی المرتضی امام علی بن موسی الرضا تا که بموجب حدیث حضرت
 رسول معارف منجی مقبول است شعر کلمات درش از قول مولی قرشی تا بهنجام حج نافذ کسان آخر آن خود اندیشه کردم
 که رابطه عدویه عورتی بوده است که بخت مردانه راه کعبه راه پویا بوده است بخت مردان راه و روزندگان گاه نوزنی کم نبوده است اگر چه در
 سوده است و لیکن جان در بیت سخن تن ناتوان بسوزن جواب اجل مقنونه است چه جای خل و محفل خل و مقصود است سخ چه مردی بود که
 کم بود چه بخت باشد که بعد از فرزند نام خود را بیکد و بهاد نفس از این دولت محروم کرد و نام حرام صحیح بسته بخود قرار داد و کم بقیته این راه را
 بزافوروم و اگر زانو سوده شود و سپلورا راه پیامیم تا در سلک زائران آن نگاه و حاجیان این درگاه در آیم سفره سالیان بدیده خواهم بطول
 گویت آن که بسود تا بزافوروم محبت و بهین قرار یافته بقیته راه را بتوفیق آنکه بزافوروم روز و روزه خود را بزائران روضه امام سویم
 و بعد از دریافت شرف زیارت و فراغ وقفه شبی در گوشه آن روضه بود و پیشه خود اشتغال نموده متوجه میبودم که رسول غیبی رسید و پیغام
 حضرت امیر رسانید و گفت که حضرت امیر تر میطلبید و مرا همراه خود بر تو میآید بگانی رسیدم که در آنجا جمع بود و شوکتی دیدم که سپسالار این
 جهان در جنب آن مانند قطره بود بر در محیط چون بدام جمع رسیدم و آشوب و عظمت یادیدم محبت آن مراد بود و حیرانی مرا روی نمودن
 کس که مرا با امام آورده بود پیش رفت حضرت امام از او پرسید که آنکس که ما میخواهیم چه کردی گفت بد نگاه آمده است فرمودند که او را پیش ما
 چون آن رسول مراد بود که آن امام الهدی بود آنحضرت از روی بنده نوازی نوازش کرده از اهل انجمن این کسینه را محتاز و مسافر از خانه
 در حضور ایشان طبعی بر فور بود و با نجات کسار که فرمودند و شمشیری از میان خود و کرده بر میان من بستند و در سمع سترم با شاره سعادت
 و عنایات بنیایات بش رتبه دادند چون آنجا که با فاقه باز آمدم از سر بلند می آوازه در نهاد خود همی یافتم و از کاسات جنایات و سخنان
 اشواق خود را چنان است یافتم که از سر خوشی انقیایات از اندیشه دنیا و بهیم عجبی مالکیده و ارسته گشته بودم و فرموده الدنيا حرام
 علی اهل الآخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنيا و اما حرامان علی اهل الله صدق و دل دارسته و خاطر حسته شده بود چنانکه
 شیفته حال گشته بودم که به نفس میجوستم که سر عالم زخم بلکه عالم بریم زخم چند گاه در مشهد مقدس ساکن بودم هر شب در روضه تفرقه میجویم
 و از روح پرستج حضرت امام فواید بسیار میبردیم آنفکاشی در آن روضه با جیامشغول بودم نور حضور از فوض مو فوران امام لاس
 و لیکن این مجور چنان حاطه کرد که مرغ روح از نفس بدین معیاد گشته نفس آنکس پرواز میکرد و فیضی که از مبداء فیاض بر روح آن میسوی
 برود و جهان فایض میگشت چنان مشاهده شد که مثال بجز است که متوجه روضه است که در صحن طمانین عوام و خواص را بقدر سالت
 و قابلیت از آن بهره است و این خاکسار درگاه را طیفان امواج بحر فیض چنان مستغرق گردانیده بود که تا دم صبح مجال بخود گشود
 و بر سر روضه در گوشه فرورفته بودم کیفیت عالم انجمن بود که اگر در آنوقت دستی بر من رسید روح از بدن نمیدانم و در وقت نماز
 چندانی تو ایستم حاضر شد که نماز صبح را بجماعت گذاردم و از میان کثرت برنجسته خواستم که بخاره روم سرعت تمام بجانب مسجد جنبه
 دویدم چون میان مسجد جنبه رسیدم از استیلا غلبه فیض انجمن باز در منتهای سلطنت خویش گردانیده شیور از این عالم در میان منجبت
 افتادم و تا نیم روز باین کیفیت آماده بودم چون بخود حاضر گشتم دیدم که پای من بجانب روضه امام در آن حال از شده بود چون مشور
 بودم در این بود لب معدود بودم و روح مقدس آن میسوا در مرا قبول داشته از آفات خلل و تعرض خلط ظاهر محظوظ داشته باز مجدد
 از لطافت بیکران و عنایات بنیایات آن امام لاس و انجان در دل شیفته ام شور تی زده و سرور بی اندازه بدید گشته جان از اجازت شوق
 و محبت در یافتم و به عالم و عالی از سخته آتش فایم نور یقین دانستم که زمین وجود هر موجود حاکم تسلیم و رضا است و تخلی که در آن روضه
 محبت و بلاست و مرتبی آن صدق و صفا و ثمره او عشق و مشقت و ثمره آن در محبت است و لذت آن از خود رانی است برکت
 آن پیوسته و تقابلی همه در قیاست بر روی را لکها عشق صدوست این بساط منبسط بکلم پادشاهی است که بیکر بار کرده او پونا
 و چنانست و با حیمه مشوق و پادشاست فرمانش است بر کرده او چون چرخ زهر و کهر است که بیدر دعوی سپید میده است
 در نپزیرد و بخت شور عیفات چون که در این طیفان عشق حزن وجود مراد گردش دوران سرگردان شد و سرودانده راه موی طلب هم
 و سامان مول بر طلال از کاشک تقاضای عشق بصورت حیران نصد و ظلم آرامی قرار می دهند و فرم سامان و جیبیاری را با حیمه
 در دادی عشق دلبر جانانه گشته و بقرامه دیدان از شیفکی و نچو دیهای غمش مجنون صنعت بران خلق آفسانه در این کشتی

و میر و سامانی بر سوید و دیدم که ناگاه از کوچ علامت بر سر کوی بار شدیم نمکینی بود آنجا مطیع می دیدم بنا کام مرغ دل در دامن تفریق
افتاد و عقل دور اندیش انجیرت تماشا شایس سحر افتاد ششوی سحر افتاد و دم در بلا برودل شیشه را در لای فی سر و سامان نه از نام
از من و مانی اثر و نام ماند حاصل عمر همه بر باد رفت غیر خالین همه از یاد رفت چون از آن سحر جزو رسا حل شود آمدم باز دلبری
دیدم که هزاران دل اهل نیاز را بر فراز کاز راز بسته و فتنه گری دیدم که هیچ صیدی از جک شاه باز تفریق نه است اهل نظر را بیک نظر آید
نظرش صید میکرد و استکان زما نژاد رسیده عشق و سحر نفس قد میزود و عقل ذوق نر از یک منون و شیشه امیکر دو اهل سامان را
بیک عشوه میر و سامان میا خست مردمان چشم خنجر ناز بصد خونریز اهل نیاز کشیده و کل از جنس از آتش انجیر خندان سوزد و دیده
این فتنه مرادی نمود و اینجاد برین برقع کشود شاهین مجتبی مرغ دل مرا چنان از ایشان صبر در بود که کوفی هرگز نوده است و بسوی چو در
محل قرار و تن با قوت فرار از دیار نماید القصد است و چشم در آنکست چند روزی بجد عشق میاموخت همیشه بود وجود مرا از سوز دوری نشد
صیوری میسوخت تنی چون طفلان نادان بر آن آستان لوح محبت همی میکردم و در طریق استقامت در وادی هلاکت نماند سرست عشق
حدی میکردم در کوی و فاطما قاتم بآن استاد قرآن و معلم طفلان صورت پذیرفت صحبت من بجا ک نشینان آن کدر و مهران آن در
گرفت و از نسبت سبقت محبت و اختصاص و فاجان شد که مرا با آن آفت جان تیغ قره فغاق اتفاق شرکت افتاد و از این با یکدرد
طلاقت و مواصلا آن بدو نمودم بیخاطب الطاف بجا بر بودل من بجا و تا آخر الامر نسین خاطر مستمند این ساقی بر زم بیدلان کشته تفریق
حال من چنان شد که هر گاه آن آفت جان نظر لطیف بجان من میدیدم چنان جنتی ساز از دستم رفته کارم به پیوستی میرسد در دور
بس من شاه که در ملک سامان مراد اساس عقلم را چنان غارت کرد که بیک کرشمه از دست شدم و از جرحه جالمش سرست دلال کشته
ایمضمون موزون حسب حال کشته باین مترنم بودم بیک کرشمه که بر جان زد دست شدم و در شراب مده سابقا کست
شدم چون از آن مدهوشی بهوش باز آمدم بخوابی این مضمون بیار پذیر چهار آمدم و تبریزم این بیات هم آواز آمدم کینه در
آناه منور دیدم خویش را از رحم و والد و ابرو دیدم که چون جوان جهان فتنه اهل نظرند من نه آن فتنه جان آفت جان کردیم
در همین این که قاری در راز کار خویش مرا شرمساری و بیدار از خواب غفلت بود و از خجاست حضرت ذوالجلال با لقب لطف و جمال
در صمیم ندانی در داد و در خاطر مکرمتها تاین اندیش افتاد که کابردین گفتند که ناگاه پاکباز از راه و روش عباقی شیطانی و لغت
سدر راه میگرد و وسا کجا از اجابا نوزانی و غلمان مانع قرب درگاه میگرد و بلند پرواز از در هر طرف چندین هزار مریض و در هر سیر چندین
و هزار مریض سوز که از هزار هزار شیب و هزار پیش من آید که موقف مخاوف و ممالک روزگار این است و اگر طالبان طریق حق بود
در طهارت و عبادت نفسانی و مکرهای شیطان مقید شده باز مانند مردودی و منکوب و هلاکت ایشان در دست و از ممالک کذرتوانند کرد
الالباب محبت و الا و تنور قوت علمی است که این در طره کرد عشق مجاز که هر پیش آمده است از آن ممالک که محققین گفته اند اگر چه
از این نظر نظرم بر حقیقتی دیگر بود هر لحظه از آن حالتی بودی میسوزد که در قفس و بسط برودم مجد و میکشود جمله طلمت ضلالت شیطانی
و ذلت حجب نفسانیت که محفل و مدخل انجمنی شیطانی است و این شیره نفس انسانی از جمله شرک خنی خالی نیست چون این اندیشه بجا
ازلی در خاطر افتاد حضرت مفتاح الابواب مفتاح توفیق قفل کران که از این فتنه بر دلم نهاده بود بر کشاد و دل مرا از این فتنه خلاصی داد و
باطنم را بنور بصیرت روشنائی داد و پند غفلت از سمع سترم بر کشاد و با تلف غیب که ششم این در داد و شعر هر صورت و کس که تراوی
نمود خواهد غلک از دیده تو باز بود رودل کسب که در ظاهر وجود بوده است همیشه با تو خواهد بود چون توفیق الهی توفیق
کشت از آنحال تو به استتار کرده راه فرار از آنجا را خستیار کردم طی منازل و مراحل و قطع صحرا بود میگردم تا باز بطن اصلی خود
که قبه الاسلام خازم بود رسیدم و لوح صمیمه را باب شکند مذمت می شتم و محقق استغفار زنگ که مدت اخبار را از آنکس دل
میزد و دم باز در گوشه با جان خراب و دل کتاب میبودم و در حسا غرابت بجا ک مذمت میبودم دست و عابد نگاه در بنا بر بسته
طلب عفو نموده و چون حضرت معبود بفضول وجود عوتم را قبول نمود و عذر مرا پذیرفت حاجتم را بکرم و رحمت خویش بر آورد و مجددا
بامدی توفیق مرا رفیق کشته غرمت را باز بولایت خراسان که دانیده دیگر بار بهوشی آن سفر مرا در سفر افتاد و آتش شوق برود شد طلسم
نوبت در جانم بر سر افتاد و اشتیاق دریافت صحت و شرف تلاوت کفار فک گاه گاه ای قلذات معرفه آنه شیخ عماد الدین
فضل آنه قدس سره از حد گذشت روزی بجهان آنه کار و آنم توجه ایورد شد بهر ای آن مسافران اعراض به متوجه طواف استکان

آن شاه با زبانه پرواز شد و بعد از طی منازل و مراحل خود ابرف لازمست و در سائیدم چون بصیحت آبرو کردین بار یافت محاسن
در آمد ایشان بباشت صحبت تمام تنگ کرده بزوات نوازش شمعان کرده فرمودند که چون آردیم و در مجلس هر بار که از این صغیر
سخن سخن بیکرند و من جوابی میگویم حضرت کشین صیحه میکردند و در آن مجلس فرمودند که ای جوان چون از در آمد در دل من جای گرفت و مرا
بی اختیار با وجهی پیداشد چون از آنس شوق و محبت ظاهر من را سوخته و از شمع ارادت باطنم را فروخته دیدند محبت فخر احوال ششم
انحضرت در بهما مجلس مراقبت شدند و مرا تیر امواج مگاشته از خود دور و بگرداب مراقبه فرو برد در این وقت آید مشهد که عالمی است بغایت
روشن و منور چنانکه آفتاب در وقت چاپست میاید و من مجید جمع عالم و عالمیانم چنانکه هیچ جز در این عالم در نظر شود هم غایت محبتی
نیت در این حال آید شد که بر سر زانوی من چراغی روشن کرده اند که اندک روشنی میدهد مثل چراغی که در فتنه او در درون چراغ میسوخته با
حضرت شیخ در این معنی میفرماید که این چراغ را روشنتر ساز این آشفته تیر در معنی میگوید که عرض از چراغ روشنائیت و از نور آفتاب عالم
روشنست مرا استیجاب بر روشنائی این چراغ نیت که او را روشن سازم بعد از این مکالمه منموی حضرت شیخ قدس سز متذکره سرخس
مراقبت بیرون کرده فرمودند که حواله تربیت و مناسبت تو بحضرت شیخ ماست آنجا مکتوب مفاخر شیخ شده و افتتاح آن با این باغی
کردند ریاضت بیخنده صبح و در نیشام باش بی معنی خاص و صورت عالم باش که عاشق صادق تو در دلم است نیاید باغی بی نام
باش بعد از آن نوشته بودند که وظیفه طالب راغب آنکه بلب طبع خندان و دیده ظاهر کربان و آشفته و حیران بصیحت در ایشان رسید چون
مستعد قبول نظر حضرت ایشان بود او را بان آستان رستان حالیشان فرستاده شد که اگر منظور نظر کرد و شرف قبول پذیرد آید که محبت
اعلا شامل احوال او گرداند سلام الله علیه اولاد و آخر او ظاهر او باطن او و چون با بر سر نظر خود جهت نیل سعادت خدمت شیخ بزرگوار متوجه
مشهد مقدس گشته زیارت روضه مطهره که اهلک الانس و اجمان فایز کردیم مردم آنجا گفتند که جناب شیخ در این روز ولایت جنوشتان
از عقب ایشان بجنوشتان شتافتیم و شرف ملازمت و سعادت خدمت بقدمای عالیقدر او را در باقم در دل سرور و حضور علمیه ایشان
دیدیم و از نعم و المهای دیرینه انان بقیه سانس فایز انعم بروقی کلام محمد سناذی از برب عتقا سخن گفتیم زیرا که مقده اینک عمری بود
ملازمتش میوزیدیم دیدیم و بتوجه خاطر و ایت تار او مشرف کردیم آنجا بتعلیم و تعلیم ذکر لا اله الا الله مبارک و در زیدیم و بعد از آن
ریاضتی بعبادت انانیت نیز رسیدیم و از کلامای حدیقه او چیدم آنچه چیدم و صاحب کتاب مقامات شیخ آورده که همواره در مجالس شیخ
خدمت ارشاد پناه علماء و فضلاء حاضر فرموده اند گاه از مباحث علمی سخن در میان میآمد گاه از اسرار توحید سخن مذکور میشد ملا احمد
که از فضلاء اهل سنت و جماعت بود حلقه ارادت ایشان در گوش میکشید و پیاده در رکاب ایشان میدوید و افضل ماست به الاعلاء
و ایضا در مجلس اقران کتاب مقامات تالیف مرید جناب شیخ قدس سز مذکور است که در زمانیکه آنحضرت مد ظله العالی ببلده محظوظه سمرقند مشرف
آوردند تا اثرات حالات کیفیات و تصرفات ایشان خواص و عوام را فراریده بود و جمیع سلاسل اهل آن از این حضرت و محبتش شاد
بودند و همه در کوششها فروزقه متوجه بودند که شاید از راه توجه و سبوقی یابند در سلسله نعتی درویشی بوده که از صفای باطن غالی نبوده بود
رجوع کردند که متوجه باشد آذرویش چون متوجه شده است دیده است که حضرت امیر المؤمنین و امام مقربین ساداته العالی علی بن ابی طالب
علیه السلام در میان چهار سوی محرقه استاده و نشانی در دست دارند و میگویند که مضمون این نشان نیت که تا فایت در ولایت
خطبه ابو بکر منصوب بوده این نشان حکیم این مشور خلیفه با منصوبش و میفرمایند که در این شهر و دیار طبع این نشان منادی کند تا همه بشنوند
و بدانند بعد از این توجه با عتره سمرقند صورت واقعه خود را گفت همه بر تنبیه نمودند که این نیت که توجه کس در او تشریح باشد و حال
خود را رنج دارد که این کس از پیشگاه آگاه گشته باشد عالمیان منصوب گشته است صاحب کتاب مذکور چون بعضی از امور سابق را
که دلالت تمام بر تشیع شیخ دارد بنا بر رعایت اشتها ذکر نموده از روی تعصب مذنب نوشته است که طایفه آن بزرگان بعضی آن همیوگان
لاجرم بعضی از سخنان را که در ستم و ستمیگان برده یا آنرا موافق مذنب اهل سنت و جماعت شمرده جناب شیخ منصوب گشته و باینکه تا نقل
ظاهر میکرد که مانند آن سخنان نیت و کور کار از شمال شیخ بزرگوار بلکه در اواسط اهل روزگار است صدور بنیاد اول آنکه در متوله ختم
در مقام تعبیر بعضی از رویا از جناب شیخ قدس سز نقل نموده که اعتقاد حصر ولایت را در اندیشه اشعری عقاد فاسد گفته اند و حال آنکه این
منافی آنچیز نیت که سابقا از جناب شیخ مستظلم سعد الدین هموی قدس سز منقول شد که در کتاب محبوب فرموده اند لاطلاق همونی بعد از حضرت
پیغمبر مطلقا و قیفا جایز نیت لای حضرت امیر المؤمنین و اولاد معصومین و علیهم افضل صلوات الله علیهم و دیگر آنکه در مقوله سنی آورده است